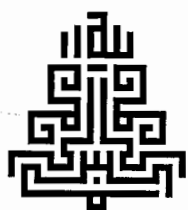


تاریخ
ادبیات
معاصر
عرب
کمبریج

ترجمہ و حواشی
امیر حسین الہیاری







www.molapub.com



[molapub](#)



<https://t.me/molapub>

تاریخ ادبیات معاصر عرب کمبریج

ترجمہ و حواشی
امیر حسین الہیاری



انشارات مولیٰ

سرشناسه: سیل، میلگرد، ۱۵۵۰ -
 Subayyil, Abd al-Aziz
 عنوان قرار داده: تاریخ کیمبرج للأدب العربی، الألبان العربی المحدث طری
 عنوان و نام پدیدآور: تاریخ ادبیات معاصر عرب کیمبرج عبدالعزیز السبیل، ابوبکر باقادر، محمد الشوکاتی، ترجمه، حواشی و اعلام امیرحسین الهیاری
 سروراستار محمدمصطفی بدوی

مشخصات نشر: تهران، بونی، ۱۴۰۱.
 مشخصات ظاهری: بست و پنج، ۸۱۶ ص.
 شابک: 2-978-600-339-151-1
 وضعیت فهرست نویسی: ایبا
 یادداشت: کتابخانه ص. [۱۶۱]-۸۳۹ همچنین به صورت زیربوسی.
 یادداشت: نیایه

موضوع: ادبیات عربی - تاریخ و نقد
 History and criticism/Arabic literature

شناسه افزوده: باقادر، ابوبکر احمد
 شناسه افزوده: Ba Qadir, Abu Bakr Ahmad
 شناسه افزوده: شوکانی، محمد، ۱۷۶۰ - ۱۸۳۲ م.
 شناسه افزوده: الهیاری، امیرحسین، ۱۳۶۴ - م. مترجم
 شناسه افزوده: بدوی، محمدمصطفی، ۱۳۲۵ - م. سروراستار
 شناسه افزوده: Badawi, Muhammad Mustafa
 رده بندی کنگره: ۲-۵۲۶۲۸
 رده بندی دیویی: ۸۹۲۷۰۹
 شماره کتابشناسی ملی: ۸۸-۵۷۵۳
 اطلاعات رکنه کتابشناسی: ایبا

این کتاب ترجمه‌ای است از:

تاریخ کیمبرج للأدب العربی
 الأدب العربی المحدث

۱۴۲۳-۲۰۰۲



انتشارات مولی

تهران: خیابان انقلاب - چهارراه ابوریحان - شماره ۱۱۵۸، تلفن: ۶۶۴۰۹۲۴۳ - شماره: ۶۶۴۰۰۷۹

وبسایت: www.molapub.com • اینستاگرام: molapub • تلگرام: molapub • ایمیل: molapub@yahoo.com

تاریخ ادبیات معاصر عرب کیمبرج • سروراستار: محمد مصطفی بدوی

عبدالعزیز السبیل، ابوبکر باقادر، محمد الشوکاتی

ترجمه، حواشی و اعلام: امیرحسین الهیاری

چاپ اول: ۱۴۰۱ = ۱۴۴۴ • ۵۲۰ نسخه • $\frac{۳۵۵/۱}{۴۰۱}$

شابک: 2-978-600-339-151-1 ۹۷۸-۶۰۰-۳۳۹-۱۵۱-۲

نقاشی روی جلد: Hassan Soliman, 2001 • طرح جلد: سلمان مفید • حروفچینی: دریاچه کتاب • لیتوگرافی و چاپ: کامیاب • صحافی: نوری

کلیه حقوق مربوط به این اثر محفوظ و متعلق به انتشارات مولی است



فهرست مطالب

سیزده	ذکر چند نکته از زبان مترجم
پانزده	مقدمه‌ی ترجمه‌ی عربی
هجده	سخن نویسنده
بیست	ترتیب زمانی رویدادهای تاریخی

تاریخ ادبیات معاصر عرب کمبریج

فصل اول

(۵۸-۱)

پیشینه / محمد مصطفی بدوی

۱	نهضت
۳	دوره‌ی عثمانی
۶	حمله‌ی فرانسه
۹	بر تخت نشستن محمد علی
۱۱	به روز رسانی آموزش و پرورش
۱۳	چاپخانه‌های عربی و آغاز جریان ترجمه و روزنامه‌نگاری
۱۶	اسماعیل و غربی‌سازی
۱۸	غربی‌سازی و اسلام
۲۴	مفهومی تازه از ادبیات و گروهی جدید از خوانندگان
۲۵	سه دوره‌ی تحوّل ادبیات معاصر عرب
۲۶	۱- ترجمه‌ها، بومی‌سازی و نو سنت‌گرایی
۲۹	۲- ژمانتیسیم و ملی‌گرایی
۳۱	۳- بازگشت از ژمانتیسیم و ظهور ایدئولوژی‌های متناقض
۳۸	ترجمه‌ها و بومی‌سازی / بییر کاکیا، محمد الشوکانی
۳۸	تقلید از غرب

۴۲	منابع قدرت
۴۲	اقدامات حکومتی
۴۳	مشارکت مسیحیان
۴۵	اقدامات فردی
۴۹	مواجهه با مصائب ترجمه
۵۶	انگیزه‌ی بسیار خلاق

فصل دوم

(۱۲۸-۵۹)

۵۹	شاعران عرب نو - سنت‌گرا / سومیخ احمد الطامی
۵۹	۱- مقدمه
۶۷	۲- تاریخ
۶۹	نو سنت‌گرایی زود هنگام
۷۵	اوج نو - سنت‌گرایی
۷۹	نو - سنت‌گرایی معاصر
۸۱	۳- موضوعات و أغراض
۸۳	اغراض موضوعی سنتی
۸۳	الف: مدح
۸۵	ب. رثا
۹۱	ج. اشعار مُعارضه
۹۳	تاختن به اغراض سنتی
۹۴	الف: شعر اجتماعی
۹۵	ب: قصاید سیاسی
۹۹	ج: قصاید داستانی - تاریخی
۱۰۱	د: اغراض جانبی
۱۰۳	ه: نمایشنامه‌ی شعری
۱۰۴	۴- ساختار
۱۲۰	۵- زبان شعری
۱۲۱	عبارات و تلمیحات ضمنی
۱۲۴	آرایه‌های بلاغی قدیم
۱۲۶	مُفادِ واژگانی جدید

فصل سوم

(۱۲۹-۳۰۳)

۱۲۹	شاعرانِ زمانتیسیم / ر. اوستیل محمد عبداللطیف
۱۳۹	شاعرانِ دیوان
۱۴۱	مازنی و عقّاد
۱۴۴	عبدالرحمن شُکری
۱۴۹	شاعرانِ مَهجَر
۱۵۰	جبران خلیل جبران (۱۸۸۳-۱۹۳۱)
۱۵۳	میخائیل نعیمه (۱۸۸۹-۱۹۸۸)
۱۵۷	ایلیا ابوماضی (۱۸۸۹-۱۹۵۷)
۱۶۵	نسیب عریضه، راشد ایوب و نادره حدّاد
۱۷۱	احمدزکی ابوشادی و شاعرانِ آپولو
۱۷۸	ابراهیم ناجی (۱۸۹۸-۱۹۵۳) و علی محمودطه (۱۹۰۲-۱۹۴۹)
۱۸۹	الیاس ابوشبکه (۱۹۰۳-۱۹۴۷)
۱۹۵	ابوالقاسم الشابی (۱۹۰۹-۱۹۳۴)

فصل چهارم

(۲۰۴-۲۷۸)

۲۰۴	شعر نوی عربی / سلمی الخضراء الجیوسی سعدالبازعی
۲۰۶	نوگرایی غربی
۲۱۱	نوگرایی شعری عربی
۲۱۱	۱. زمینه‌ها
۲۱۱	الف: زمانتیسیم
۲۱۵	ب. نمادگرایی
۲۱۸	ج. تجربه‌های نخستین در قالب (شکل):
۲۲۲	د. تجربه‌ی سوررئالیستی
۲۲۷	۲. دوره‌ی نوگرایی ۱۹۴۸
۲۲۹	الف. جنبه‌ی نخست ۱۹۴۸-۱۹۶۷
۲۴۴	تجربه‌ی مجلّه‌ی شعر
۲۴۷	۳. زبان، موسیقی و دیدگاه
۲۶۳	مجاز
۲۶۹	ب: جنبه‌ی دوم - دهه‌ی هفتاد

۲۷۲

ج: جنبه‌ی سوّم - دهه‌ی هشتاد

فصل پنجم

(۲۷۹-۲۹۶)

۲۷۹

آغازِ داستانِ عَرَبی / راجر آبن، لمیاء باغشن

۲۸۲

مصر

۲۸۶

تحلیل و نقدِ اجتماعی: حدیثِ عیسی بن هشام

۲۸۹

زُمانِ تاریخی: جرجی زیدان

۲۹۰

میانِ پرورش و سرگرمی

۲۹۳

جایگاه ادبیِ زُمانِ زینب

فصل ششم

(۲۹۷-۳۴۳)

۲۹۷

زُمانِ عَرَبی تکامل یافته در خارج از مصر / راجر آبن محمد القویفلی

۲۹۷

پیدایشِ زُمان: دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی

۳۰۳

سیاست و جامعه: انگیزه‌های تغییر

۳۰۵

موضوعاتِ اصلیِ زُمان در دهه‌های اخیر

۳۰۵

۱- درگیری‌ها و ستیزها

۳۰۵

سرنوشتِ ملتِ فلسطین

۳۱۳

جنگ داخلی لبنان

۳۱۶

۲- جهانِ عَرَب و اروپا: برخوردِ فرهنگ‌ها

۳۱۸

۳- پس از استقلال

۳۱۹

تحلیلِ مسیرِ انقلاب و تحوّل

۳۲۰

زمین و کشاورزان: شهر و روستا

۳۲۳

خانواده در جامعه: پرورش

۳۲۷

شخص و هویت او: ستم‌دیدگی و ترکِ وطن

۳۳۰

تجارب تازه

۳۳۳

رمان: هدف و تکنیک

۳۳۹

زُمان در جهانِ امروزِ عَرَب: نویسنده، خواننده، متن

۳۳۹

نویسنده

۳۴۱

خواننده

۳۴۲

متن

فصل هفتم

(۴۱۶-۳۴۴)

۳۴۴	زمان مصری از زینب تا سال ۱۹۸۰ / هیلاری کیلباترک، حسن النعمی
۳۴۴	پیشگامان
۳۶۲	نکاتی پیرامون داستان بلند
۳۶۳	رنالیست‌ها
۳۸۰	زمان‌های ژمانتیک ملی
۳۸۱	نکته‌ی فیلولوژیک
۳۸۲	پسا انقلاب: مقدمه‌ای از سر خوش بینی
۳۹۰	کشیدن بادبان‌ها
۳۹۲	تجربه‌ی سوررنالیستی
۳۹۹	پختگی در اختلاف

فصل هشتم

(۴۹۸-۴۱۷)

۴۱۷	داستان کوتاه / صبری حافظ، عبدالعزیز السبیل
۴۱۹	توده‌ی جدید خوانندگان و تغییر ذائقه‌ی ادبی
۴۱۹	مصر - و احتمال می‌داد که این تعداد، با محاسبه‌ی سایر قسمت‌های جهان غرب، بسیار
۴۲۱	پیدایش شکل داستانی جدید
۴۲۳	تجربه‌ی آثار داستانی مختلف
۴۲۵	تأثیر انفجار ژمانتیک
۴۲۸	پیشگامان
۴۳۱	نخستین اقدامات
۴۳۵	پختگی هنر جدید
۴۳۹	نقش اساسی مکتب معاصر
۴۴۱	حدیث القرية: نقطه‌ی تحول
۴۴۴	ناهمگونی نمونه‌های ژمانتیک و رئال
۴۴۷	گرایشات داستانی و واقعیات اجتماعی و سیاسی
۴۵۰	داستان کوتاه ژمانتیک
۴۵۵	سایه‌ی تراژدی و نابودی
۴۵۸	عاطفه: دو گرایش افراطی
۴۶۱	ژمانتیک سوسیال: رؤیای بینوایان
۴۶۵	داستان کوتاه رئالیستی

۴۶۹	ترسیم اصلی واقعیت
۴۷۳	اوج داستان رئالیستی
۴۷۸	انتشار داستان کوتاه رئالیستی
۴۸۴	تناقضات واقعیت متغیر
۴۸۷	تجربه و ذائقه‌ی جدید ادبی
۴۸۹	پیشگامان نوگرایی و انزوا
۴۹۸	داعیان نابودی و تناقض

فصل نهم

(۵۰۵-۵۴۹)

۵۰۵	نمایشنامه‌ی عربی / محمد مصطفی بدوی، ابتسام صادق
۵۰۵	تحولات نخستین
۵۰۵	قالب‌های سنتی هنر نمایشنامه‌نویسی
۵۰۸	پیشگامان (۱)
۵۱۴	(۲) یعقوب صنوع
۵۱۴	نخستین تجربه‌ی مصری
۵۲۵	پیروان مروان نقاش در سوریه و لبنان:
۵۲۷	تحولاتی دیگر در مصر
۵۲۹	در جستجوی نمایشنامه‌ی مصری واقعی
۵۴۹	دستاوردهای مصری:
۵۴۹	در مقایسه با سایر کشورهای عربی

فصل دهم

(۵۵۳-۶۲۶)

۵۵۳	تئاتر عربی / علی الراعی، صالح الغامدی
۵۵۳	آغاز دهه‌ی سی
۵۵۴	ظهور تئاتر شرقی
۵۷۱	توفیق الحکیم
۵۷۱	میلاد نمایشنامه‌ی ملی مصر
۵۹۷	نمایشنامه‌نویسان جدید مصر
۶۰۹	تئاتر خارج از مصر

۶۱۴	عراق
۶۱۷	کویت و بحرین
۶۲۰	سودان
۶۲۱	لیبی
۶۲۲	تونس
۶۲۶	الجزایر و مغرب

فصل یازدهم

(۶۴۶-۶۲۹)

۶۲۹	نثر نویسان / (پیر) بییر کاکیا، عفت خوقیر
۶۳۰	اولویت‌های سنتی
۶۴۰	دیدگاه زمانتیک
۶۴۱	مسائل والای اخلاقی از آن‌ها قابل برداشت است.
۶۴۶	تنوع و تکامل

فصل دوازدهم

(۶۹۱-۶۵۰)

۶۵۰	ناقدان / (پیر) بییر کاکیا، سعادت‌المانع
۶۵۱	رویکرد محافظه‌کارانه در ابتدای راه
۶۵۷	پیشگامان تحول
۶۶۴	نمونه‌های اروپایی
۶۶۸	گرایش نو
۶۷۸	گرایش زمانتیک
۶۸۴	رنالیسم و تعهد
۶۹۰	نقد لغوی
۶۹۱	بهای پیشرفت

فصل سیزدهم

(۷۲۳-۶۹۵)

۶۹۵	نویسندگان زن عرب / مریم‌کوک، ابوبکر باقادر
۷۰۱	روزنامه‌های زنان

۷۰۵	اندیشه‌های مُنزوی
۷۰۷	رَفْضُ
۷۰۹	اندیشه‌های فلسطینی
۷۱۲	کارشکنی‌ها
۷۱۳	بقا در بیروت
۷۱۷	تکامل
۷۲۰	استراتژی‌های متنی
۷۲۳	نتیجه

فصل چهاردهم

(۷۲۶-۷۶۰)

۷۲۶	شعرِ عَرَبِي عامیانه / مارلین بوث، عبدالله‌العقیل، سالم خَمَّاش
۷۲۹	قالب‌های سُنَّتِي قرنِ نوزدهم
۷۳۷	تحوّل در قرنِ بیستم
۷۴۱	شعرِ عامیانه‌ی جدید در مصر و لبنان
۷۴۷	تحولاتِ تازه: شعرِ عامیانه‌ی جدیدِ مصر
۷۵۲	میراث و حدیث در سودان و عراق
۷۵۵	شعرِ نبطی و شعرِ جدید در الجزیره‌ی عَرَبِي
۷۵۶	شعر، نمایشنامه و داستان:
۷۵۷	شعرِ منبری و مسأله‌ی عموم

فهارس

(۸۷۰-۷۶۱)

۷۶۱	فهرست منابع و مأخذ
۸۴۱	فهرست اشخاص
۸۵۷	فهرست جای‌ها
۸۶۰	فهرست کتاب‌ها

ذکر چند نکته از زبان مترجم

(۱) در هر بخش از این اثر گرانسنگ، ممکن است با موضوعاتی برخورد کنید که این جمله را به ذهن شما متبادر کند: «جای آن بود که توضیحات بیشتری در باب این امر داده می‌شد! چرا به چند جمله اکتفا کرده و گذشته است؟» حقیقت آن است که در بسیاری از موارد، این موضوعات در بخش‌های دیگر به تفصیل شرح داده شده‌اند و پیشنهاد می‌کنم خواننده‌ی جوینده، حداقل یک بار این کتاب را از ابتدا تا انتها بخواند و فکر کنم این گونه، پاسخ اغلب سؤالات خود را خواهد یافت.

(۲) چنان که مصطفی بدوی، خود در مقدمه‌اش تصریح کرده، در پاره‌ای از فصول واقعاً به ذکر بعضی از پانوشت‌ها نبود، منتها مؤلفان کوتاه نیامده‌اند!

در نقاطی از متن نیز شاید نیاز به ارائه‌ی توضیحاتی بوده که دریغ شده و مترجم فارسی، در حد وسع و امکان، به نوشتن آن‌ها همت نموده است.

(۳) کتابشناسی جامعی که در انتهای جلد دوم، در متن اصلی، به پیوست آمده بود عیناً آورده شده و به سبب اهمیت، اگر اصلاحاتی لازم بوده در آن لحاظ گردیده است.

(۴) این ترجمه، قطعاً خالی از اشکال نیست و مترجم، از تمام تذکرات و پیشنهادهای خوانندگان، در آینده، استقبال خواهد کرد.

(۵) در پایان، از زحمات ناشر ارجمند، جناب مهندس حسین مفید و نیز همت ویراستار فرهیخته سرکار خانم رئیس‌زاده کمال تشکر را دارم.



مقدمه‌ی ترجمه‌ی عربی

حقیقت این است که کتاب تاریخ ادبیات عرب کمبریج در محافل دانشگاهی با استقبال فراوانی روبه‌رو شده است. ارزش علمی منحصر به فرد این کتاب، باعث شده که پژوهشگران ادبیات عرب، آن را به عنوان یکی از منابع اساسی پژوهش و غور در زبان و ادب عرب به‌شمار آورند.

از آن‌جا که کتابخانه ادب عرب، به واقع نیازمند حضور چنین اثری بود که جامع موضوعات ادبیات معاصر باشد؛ ما بخش مربوطه را از آن کتاب گرانسنگ ترجمه کردیم. باشد که جویندگان، بتوانند دست به دامان او زنند و بیابند و بیاموزند.

و خوشا که فرهنگستان ادب جده متولی چاپ و نشر این کتاب شد و برای تحقیق این مهم، خود با دانشگاه کمبریج قراردادی بست و در تمام مراحل کار، دست‌یاری رسانید و همت گمارد و تمام کرد.

در نگارش این اثر، عده‌ای از اساتید محترم مراکز دانشگاهی، - در زمینه‌های گوناگون ادبیات معاصر - مشارکت داشته‌اند و براساس تخصص، هر کدام بخشی را ترجمه کرده‌اند که به حوزه‌ی اشراف ایشان ربط بیش‌تری داشته. خواننده در هر بخش، ایجاز و اطنابی را خواهد جست که بخشی از آن مربوط به دیدگاه انتقادی نویسنده و مترجم است و بخش دیگر به خاطر اهتمام به تبیین تاریخی اثر - شاعر - آن دوره.

در این میانه، انتساب پاره‌ای از بیانات، به منابع معین، ممکن است و پاره‌ای دیگر را به روشنی نمی‌توان دریافت که از ذهنیات خود نویسنده برآمده یا از منابع دیگری مستفاد شده است.

از همین روی، سطح زبانی و سیاقی بخش‌ها نیز با هم تفاوت‌هایی دارند اما در کل می‌توان گفت که یک التزام جمعی آکادمیک در آفرینش این اثر جاری است.

شایان ذکر است که ما فقط ترجمه‌ای از یک کتاب علمی عظیم ارائه کرده‌ایم و در این میانه، خود مقاله‌ای تازه استخراج نکرده و بر مقالات اصلی نیفزوده‌ایم. پس اگر در برخی از این مقالات، داده‌ها و اقوال، با هم تداخلاتی دارند، گناهِش بر گردن مترجمین نیست. و مترجم، تنها آن‌چه را که در اصل اثر دیده، عین به عین انتقال داده است. اگرچه گاه چیزی یافتیم که خلافِ رایِ ما بود اما براساسِ اصلِ امانتداری، در متن دستی نبردیم و تصرفی نکردیم و اگر استثنائاً اشتباه علمی یا تاریخی فاحشی بوده، در پاورقی اشاره و اصلاح شده است.

در برخی از منابع، بر سر تاریخ ولادت‌ها یا نگارشِ کُتب، با آن‌چه در این کتاب آمده، یکی دو سال اختلاف هست که ما در این جا اغلب همان که نویسنده در متن اصلی گفته آورده‌ایم یا نهایتاً در پاورقی اشارتی کرده و گذشته‌ایم.

یکی از محاسن این ترجمه، آن است که در آن به اصلِ متونِ اقتباسیِ عربی رجوع شده و صحّتِ امثال در آن‌ها جُسته شده است. انجام این مهم، مجاهدتِ فراوانی می‌طلبید که گاه در برخی موارد نادر، اصلاً متنی عربی مربوطه یافت نشد و مترجم، با اشاره به این موضوع، به ارائه‌ی یک ترجمه‌ی تقریبی رضایت داد.

باید دقت کرد که کتاب اصلی، در اواخرِ قرنِ بیستم چاپ شده است، پس مُراد از هر عبارتی که در آن به «قرن گذشته» اشاره شده، قرن نوزدهم است و «این قرن» قرنِ بیستم. در برخی مقالات البته مترجمین، خود این مسأله را در متن اصلاح کرده‌اند.

هیئتِ نویسندگان، تمام تلاشِ خود را به کار برده‌اند تا بهترین نتیجه در امرِ این برگردان، حاصل شود. با این وجود ما معتقدیم که کتاب حاضر، خالی از اشتباه نیست و هر از گاهی، نقدی و اصلاحیه‌ای از سویی برای ما ارسال می‌شود که به دیده‌ی منت می‌پذیریم و می‌سنجیم و اگر به حق باشد لحاظ می‌کنیم.

در پایان، ابتدا از هیئتِ مدیره‌ی مرکز فرهنگستانِ ادب سپاس‌گزاریم که به انجام این طرح، همتِ گمارند خاصه از استاد عبدالفتاح ابومدین ریاستِ محترم مرکز که در تمام مراحل، کنار هیئتِ نویسندگان بودند و علاوه بر مدیریت و پیش‌بُردنِ مراحلِ اداری و کاری، مطالب را بخش به بخش خواندند و ایده‌هایی را هم مطرح کردند و با هیئتِ نویسندگان در میان نهادند.

و نیز از برادران و خواهرانی که ما را در ترجمه‌ی فصول مختلف این اثر و نیز در باب داوری و ویرایش و کسب مجوز نهایی انتشار نسخه‌ی پایانی یاری نمودند صمیمانه تشکر می‌کنیم.

همین‌طور از دکتر سالم خمّاش قدردانی می‌کنیم که منابع عربی را به شکل منحصراً به فردی ثبت کردند و نیز دستِ دکتر عبدالرحمن شمرانی را که با دقت، تمام اثر را نمونه‌خوانی کردند و با متن اصلی تطابق دادند، به گرمی می‌فشاریم. در پایان، از خداوند متّان خواستاریم که همه‌ی ایشان را پایدار بدارد و به درگاه او دعا می‌کنیم و توفیق خدمت می‌طلبیم.

هیئت نویسندگان

سخن نویسنده

تدوین نمایه‌ی کتابشناسی یکپارچه برای تمام این اثر، سخت است و چه بسا کم‌فایده و بی‌مورد! پس بر آن شدیم که برای هر فصل، با در نظر داشتن پرهیز از تکرار نام‌ها و منابع، کتابشناسی جداگانه‌ای تدوین کنیم.

برای هماهنگی میان مجلدات تاریخ ادبیات عربی کمبریج، براساس آن چه فضای نگارش اقتضا می‌کرد، از همکاران خواستیم تا حد امکان، پاورقی‌های خود را خلاصه کنند و در هیئت اشارات درآورند و نیز کتابشناسی بخش مربوط به خود را به تذکار منابع مهم‌تر، محدود نمایند.

و روشن است که برخی از ایشان، آسان‌تر از دیگران به این مهم، تن در دادند لذا در پاره‌ای از فصول، پاورقی‌ها بسیار طولانی شده و گویی که در صفحه، جایی برای متن اصلی باقی نگذاشته. مثلاً در دو فصل پایانی که شامل بررسی «شعر عامیانه» و «زنان نویسندگی عرب» است، با چنین پاورقی‌هایی روبه‌رو می‌شویم و البته به علت نبودن مباحث مطروحه و نامأنوس بودن برخی از دیدگاه‌ها، در اصل چنین توضیحات و اشارات مفصلی لازم به نظر می‌رسند.

در باب ادبیات معاصر عرب، مقالات فراوانی به زبان‌های فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی، اسپانیایی، روسی و حتی هلندی و لهستانی نوشته شده است اما در این مجموعه، خود را به آثاری که صرفاً به زبان انگلیسی تألیف شده محدود و مقید کرده‌ایم.

و با توجه به این که گونه‌ی «داستان کوتاه» اخیراً به عنوان یک گونه‌ی ادبی مجزأ، در ادبیات معاصر عربی، نمود یافته و پذیرفته شده و از قضا محبوب قلوب نویسندگان و مخاطبین شده است، تصمیم گرفتیم تا فضایی فراخ‌تر از کتابشناسی به آن اختصاص

سخن نویسنده / نوزده

دهیم که هم میزان پرداختن به آن و هم پیشینه و سبقه‌ی آن برای مخاطب پژوهنده، حتی الامکان، روشن و معلوم شود.

در آخر، از اعضای محترم انتشارات کمبریج که مرا در تدوین این اثر یاری دادند تشکر می‌کنم، به ویژه از خانم دکتر کاترینا پرت و نیز خانم باربارا هیرد که به گردآوری و تدوین فهرست تفصیلی این مجموعه همت گمارد.

محمد مصطفی بدوی

ترتیب زمانی رویدادهای تاریخی

- ۱۷۸۷ مرگ محمد بن عبدالوهاب، پایه‌گذار جنبش سلفی در شبه جزیره‌ی عربستان
- ۱۷۹۸ حمله‌ی ناپلئون بناپارت به مصر
- ۱۸۰۱ عقب‌نشینی نیروهای فرانسوی از مصر
- ۱۸۰۵ به قدرت رسیدن محمدعلی در مصر
- ۱۸۰۶ نیروهای ابن سعود با فرماندهی محمدآل سعود در یک کودتا علیه سلطان عثمانی، مکه را اشغال کردند.
- ۱۸۱۱ محمدعلی، مالیک راسرکوب کرد
- ۱۸۱۸ شکست ابن سعود و اخوان در حجاز از ابراهیم بن محمدعلی و عقب‌نشینی به نفع سلطان عثمانی
- ۱۸۲۰ ورود حکومت بریتانیا و عقد پیمان‌هایی با شیوخ خلیج فارس.
- ۱۸۲۲ محمدعلی، نخستین چاپخانه‌ی عربی را تأسیس کرد.
- ۱۸۳۰ فرانسه، الجزایر را اشغال کرد.
- ۱۸۳۱-۱۸۴۰ مصر، سوریه را اشغال کرد.
- ۱۸۳۲ شکست ترک‌ها از ابراهیم در نزدیکی شهر قوینه.
- ۱۸۳۳ صلح در کوتاهیه^۱ Kutahya

۱. کوتاهیه، شهری باستانی در غرب ترکیه است. م.

- ۱۸۳۹ بریتانیا، عدن را اشغال کرد.
- ۱۸۴۰ شروع جنگ مصر و ترکیه
- ۱۸۴۸ برگزاری کنفرانس لندن برای ایجاد روابط مصری-ترکی
- ۱۸۵۱-۱۸۶۷ وفات محمدعلی و بر تخت نشستن عباس (تا ۱۸۵۴)
- ۱۸۶۰ ● ساخت راه آهن اسکندریه - قاهره - سوئز
- آغاز حفر کانال سوئز
- مصر، سودان را اشغال کرد
- شروع جنگ داخلی در لبنان
- کشتار مسیحیان دمشق.
- ۱۸۶۱ شکل گیری لبنان یکپارچه
- ۱۸۶۳-۱۸۸۰ انتخاب لقب خدیوی برای اسماعیل پاشا در مصر.
- ۱۸۶۹ افتتاح کانال سوئز
- ۱۸۷۵ ● ورود دادگاه‌های مختلط به مصر
- خدیوی اسماعیل، سهام خویش را از سوئز به بریتانیا فروخت.
- ۱۸۸۰-۱۸۹۲ حکومت خدیوی توفیق بر مصر
- ۱۸۸۱ فرانسه تونس را اشغال کرد.
- ۱۸۸۲ ● انقلاب عراقی علیه خدیوی توفیق
- بریتانیا پس از شکست عراقی در تل کبیر، مصر را اشغال کرد.
- ۱۸۸۳ مهدی، مصریان را از سودان بیرون راند.
- ۱۸۸۵ حمله به خارطوم، قتل گوردون، وفات مهدی و به دست گرفتن امور توسط جانشینش عبدالله ابوبکر.
- ۱۸۹۶ لورد کچنر در ام درمان، مهدویان را شکست داد و خلیفه را کشت.
- ۱۹۰۱ آغاز حکومت ابن سعود بر نجد

فاجعه‌ی دنشوای ^۱ ، استعفای کرومر ۱۹۰۶
انقلابِ جوانانِ ترکیه ۱۹۰۸
اشغالِ لیبی توسطِ ایتالیا ۱۹۱۱-۱۹۱۲
ترکیه در جنگ جهانی اول، عزلِ خدیوی عباس ثانی و گماشته شدنِ حسین کامل به عنوانِ حاکمِ مصر توسطِ بریتانیایی‌ها، اعلامِ مصر به عنوانِ کشورِ تحت‌الحمایه‌ی بریتانیا. ۱۹۱۴
اعلامِ انقلابِ عربی در حجاز ۱۹۱۶
بیانیه‌ی بالفور ^۲ برای پایه‌گذاریِ دولتِ یهودی در فلسطین. ۱۹۱۷
اشغالِ بغداد توسطِ بریتانیایی‌ها، اشغالِ فلسطین، گماشتنِ فؤاد به حکومتِ مصر. ۱۹۱۸
● اشغالِ دمشق توسطِ نیروهای عربِ هاشمی ۱۹۱۹
● پایانِ استیلای عثمانی بر بلادِ عربی ۱۹۱۹
● آغازِ قیومیتِ فرانسه بر سوریه و لبنان. ۱۹۱۹
● آغازِ قیومیتِ بریتانیا بر فلسطین، شرقِ اردن و عراق. ۱۹۱۹
● انقلابِ ملی‌گرایان در عراق ۱۹۲۴
● انتفاضه‌ی عربی در فلسطین ۱۹۲۴-۱۹۲۵
لغوِ خلافتِ عثمانی توسطِ آتاتورک ۱۹۲۴
اشغالِ حجاز توسطِ ابن‌سعود ۱۹۲۵
● انقلابِ ملی‌گرایان در سوریه ۱۹۲۵
● اعلامِ استقلالِ حکومتِ عربی سعودی توسطِ ابن‌سعود ۱۹۳۲

۱. نیردی است که بین افسران ارتش انگلیس و بومیانِ مصر رخ داده و از نظرِ تاریخی، بسیار قابلِ توجه و ← به واقع، نقطه‌ی عطفی در روندِ مبارزاتِ ملتِ مصر علیه استعمارِ انگلیس است. م.

۲. مُراد، نامه‌ای است که وزیرِ خارجه‌ی وقتِ انگلیس یعنی آر تور جیمز بالفور در تاریخ دوم نوامبر ۱۹۱۷ خطاب به والتر روتشیلد، سیاست‌مدارِ یهودی و عضوِ مجلسِ عوامِ بریتانیا نوشت و در آن، به‌طورِ ضمنی، موافقتِ خود را با تأسیسِ خانه‌ی ملتِ یهود در فلسطین اعلام کرد. این نامه، نقطه‌ی آغازِ فعالیت‌های دُولِ استعماری برای تشکیلِ کشورِ اسرائیل است. م.

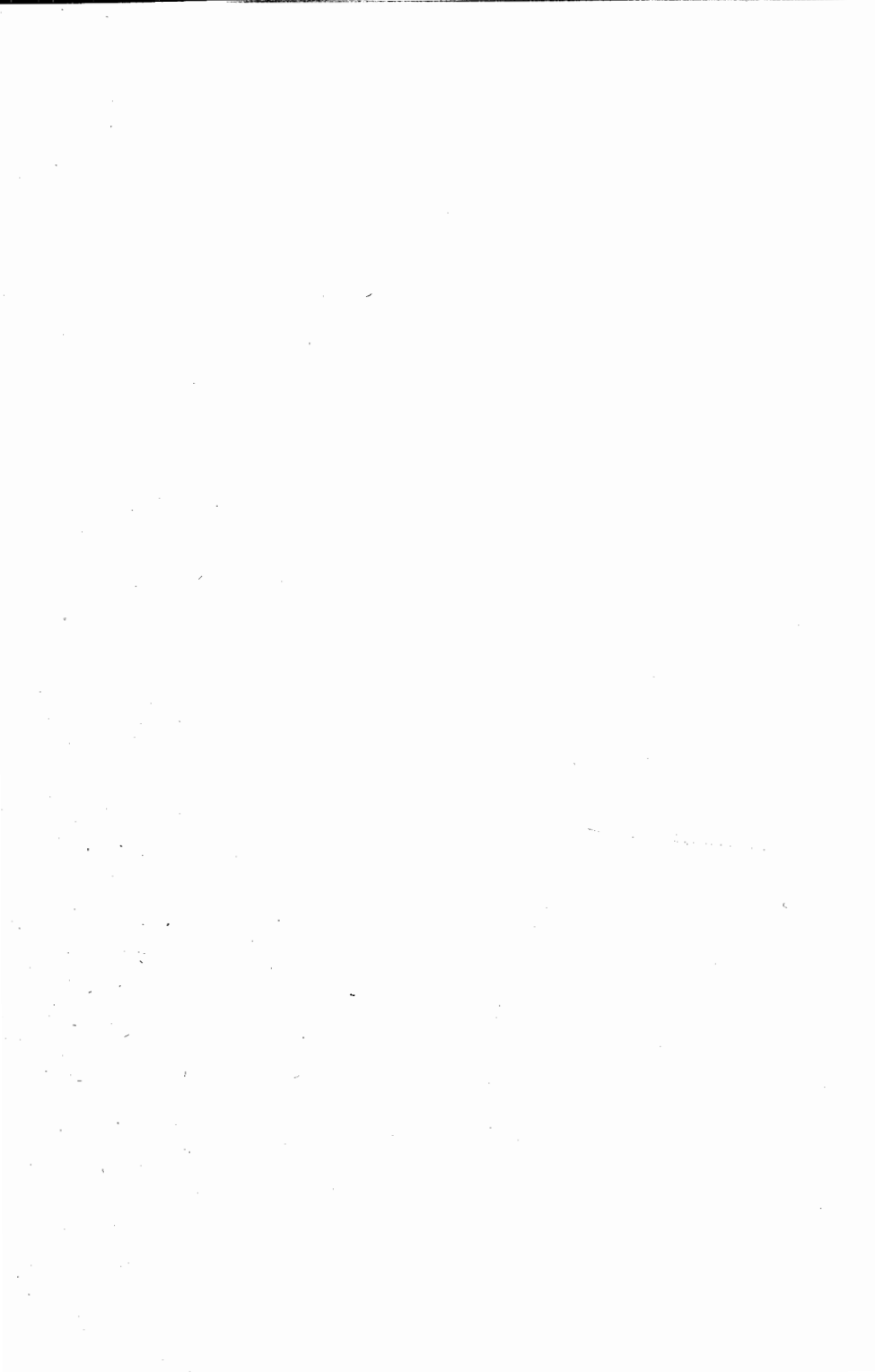
- پایان قیومیت بریتانیا بر عراق ۱۹۳۶
- معاهده‌ی آنگلو-مصری و به رسمیت شناختن استقلال مصر
بنیان‌گذاری نخستین دانشگاه عربی ۱۹۴۵
- به رسمیت شناخته شدن استقلال شرق اردن توسط بریتانیا
که تبدیل به حکومت مستقل گردید. ۱۹۴۶
- استقلال سوریه و لبنان و اعلان آن دو به عنوان دو جمهوری
مستقل پس از پایان قیومیت.
- پایان قیومیت بریتانیا بر فلسطین و بنیانگذاری دولت
اسرائیل. ۱۹۴۸
- جنگ عربی - یهودی
- اولین زنجیره‌ی انقلاب‌ها در سوریه ۱۹۴۹
- ترور حسن بنّا (تولد ۱۹۰۶) بنیانگذار جماعت
اخوان المسلمین. (۱۹۲۸)
- حکومت مستقل لیبی ۱۹۵۱
- کودتای ارتش مصر، فرار ملک فاروق ۱۹۵۲
- اعلام مصر به عنوان جمهوری ۱۹۵۳
- حسین بن طلال، پادشاه اردن شد
- جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر شد ۱۹۵۴
- عقب‌نشینی بریتانیا از کانال سوئز ۱۹۵۵
- امضای معاهده‌ی بغداد بین عراق و اردن
- استقلال سودان و تونس و مغرب ۱۹۵۶
- به دست گرفتن کانال سوئز توسط عبدالناصر
- حمله‌ی اسرائیل به سینا و هجوم آنگلو-فرانسوی به سوئز
- عقب‌نشینی نیروهای آنگلو-فرانسوی
- عقب‌نشینی نیروهای اسرائیلی (ابتدای ۱۹۵۷)
- تونس جمهوری شد و بورقیبه رئیس جمهور آن گردید. ۱۹۵۷

- ۱۹۵۸ ● اتحاد مصر و سوریه و نامگذاری آن به عنوان جمهوری
یکپارچه‌ی عربی
- ۱۹۶۰ ● انقلاب عراق؛ عراق جمهوری شد و عبدالکریم قاسم
رئیس جمهور آن گردید.
..... ۱۹۶۱ ● استقلال موریتانی
..... ۱۹۶۱ ● استقلال کویت.
- ۱۹۶۲ ● کناره‌گیری سوریه از جمهوری یکپارچه عربی و بنیانگذاری
مصر سوسیالیست.
- ۱۹۶۲ ● استقلال الجزایر پس از یک نبرد آزادی‌طلبانه‌ی طولانی.
- ۱۹۶۲-۱۹۶۷ ● انقلاب جمهوری خواهان در یمن و برپایی جنگ داخلی میان
سلطنت طلبان و جمهوری خواهان
- ۱۹۶۳ ● جنگ نیروهای مصری در صف انقلابیون یمن
کودتای حزب بعث در سوریه
- ۱۹۶۷ ● جنگ شش‌روزه‌ی اعراب و اسرائیل، اشغال کناره‌ی غربی رود
اردن و نوار غزه توسط صهیونیست‌ها
- ۱۹۶۸ ● بنیان‌گذاری جمهوری یمن جنوبی
- ۱۹۶۹ ● کودتا علیه ملک ادریس در لیبی از سوی افسران جوان با
فرماندهی مَعْمَر قَدَافِی
- ۱۹۷۰ ● یاسر عرفات، رئیس سازمان آزادی‌بخش فلسطین شد.
وفات جمال عبدالناصر و ریاست جمهوری انور سادات
- ۱۹۷۱ ● حافظ اسد رئیس جمهور سوریه شد.
- ۱۹۷۱ ● استقلال قطر و بحرین
- ۱۹۷۳ ● تأسیس امارات متحده عربی - ابوظبی، عجمان، دبئی، فجیره،
رأس الخیمه، شارجه و ام قوین -.
- ۱۹۷۳ ● درگرفتن جنگ اعراب و اسرائیل (نبرد اکتبر)
- ۱۹۷۳ ● تخریب دیوار بارلیف توسط نیروهای مصری و عبور از کانال

ترتیب زمانی رویدادهای تاریخی / بیست و پنج

سوئز

- استفاده کشورهای نفت خیز عربی از نفت به عنوان اسلحه‌ای علیه کشورهایی که از اسرائیل حمایت می‌کردند. ۱۹۷۵.....
- برپایی جنگ داخلی لبنان ۱۹۷۷.....
- سفر رئیس‌جمهور انور سادات به قدس و سخنرانی در کلیسای اسرائیل ۱۹۷۸-۱۹۷۹.....
- برپایی انقلاب اسلامی به رهبری آیت‌الله خمینی (ره) و واژگونی نظام شاهنشاهی
- امضای پیمان نامه‌ی کمپ‌دیوید (۱۹۷۸) بین اسرائیل و سادات
- امضای معاهده‌ی صلح میان مصر و اسرائیل و طرد مصر از اتحادیه‌ی عرب. ۱۹۷۹.....
- صدام حسین رئیس‌جمهور عراق شد. ۱۹۷۹.....
- ترور انور سادات و روی کار آمدن حسنی مبارک ۱۹۸۱.....
- تجاوز اسرائیل به لبنان و نابودی سازمان آزادی‌بخش فلسطین به رهبری یاسر عرفات ۱۹۸۷.....
- آغاز انتفاضه‌ی فلسطین در سرزمین‌های اشغالی ۱۹۸۹.....
- (می) بازگشت مصر به اتحادیه‌ی عرب
- (دسامبر) از سرگیری روابط دیپلماتیک مصر و سوریه ۱۹۹۰.....
- (می) اتحاد دو یمن و تأسیس جمهوری یمنی
- (آگوست) حمله‌ی نیروهای عراق به کویت ۱۹۹۱.....
- (مارس) بیرون راندن نیروهای عراق از کویت توسط نیروهای ناتو



فصل اول

۱. پیشینه

محمد مصطفی بدوی

نهضت

مقایسه‌ی مراحل ابتدایی ادبیات عرب با دوران معاصر که در اصطلاح، عصر "نهضت" نامیده می‌شود، یک مقایسه‌ی ساده‌ی درعین حال پیچیده است. ادبیات کلاسیک عربی را می‌توان جریانی اساساً به هم پیوسته دانست در حالی که ادبیات معاصر، از جنبه‌هایی معین، نقاط آغاز کاملاً نویی دارد.

در امر افتراق ادبیات معاصر و کلاسیک عربی، اصولاً سخن‌گزاران فراوان گفته‌اند اما جالب است که همین ادبیات معاصر، علی‌رغم آن که هنوز از ریشه‌های کلاسیک خود نگسسته، گونه‌هایی مانند زمان و نمایشنامه را هم از ادبیات مغرب زمین به عاریت گرفته است.

در واقع عصر "نهضت"، حاصل یک آمیزش موفق است میان دو نیرو: سنت بومی و تجدید وارداتی غربی.

البته باید توجه داشت که این آمیزش، زمان برده و عبور از سنت کند و تدریجی صورت گرفته است. با توجه به تمام این مسائل و با عنایت ویژه به تأثیر ژرف ادبیات مغرب زمین بر عصر "نهضت"، بهتر آن است که مطالعه‌ی این عصر را به فصل‌هایی تقسیم کنیم که در آن‌ها هر یک از انواع ادبی - شعر، رمان، داستان کوتاه، نمایشنامه و نقد ادبی -

به صورت جداگانه آورده شوند.

اساس این تقسیم‌بندی، بر مبنای روشی است که معمولاً در مطالعه‌ی ادبیاتِ غَرَب کاربرد دارد. در این میان اما خطوط ارتباطی میان ادبیاتِ کلاسیک و معاصرِ غَرَبی را نباید نادیده گرفت. توجه به این خطوط که مسیرهای بالندگی و نمو گونه‌های ادبی، از سنتی به مدرن‌اند، فهم ما را در باب ادبیاتِ غَرَب، تشخیص و تخصصِ غَرَبی می‌دهند و نیز کیفیتِ شکل‌گیری انواع اشکال وارد شده از غَرَب را در بطن ادبِ غَرَب معین می‌کنند. پس نباید نگاه ما، به گونه‌ای باشد که با نسیان این ریشه‌ها و خطوط، دچار استنباطِ بازگونه‌شویم. و بهتر آن است که هرچه درک و دریافت می‌شود، به گونه‌ای باشد که حس کنیم: "آری! این مختص ادبیاتِ معاصرِ غَرَب است البته با ویژگی‌هایی که آن را از ادبیاتِ غَرَب متمایز می‌کند".

نکته‌ی دیگر، آن که مُراد از ادبیاتِ معاصرِ غَرَب، متونی است که صرفاً به زبانِ غَرَبی نوشته شده‌اند. و پدیده‌های نوظهورِ نو نمود یافته میان برخی نویسندگانِ غَرَب، مانند آفرینشِ متون به زبانِ انگلیسی یا فرانسه، اگرچه جریانی ظریف و مهم است و از زوایای ادبی و غیر ادبی سزاوار پژوهشِ جدی؛ اما به هر روی این پدیده، "ادبیاتِ عرب" محسوب نمی‌شود و لذا در قاموس این کتاب نمی‌گنجد.

درباره‌ی ادبیاتِ معاصرِ غَرَب، سخن فراوان گفته‌اند و هم‌چنان می‌گویند؛ در سراسر جهانِ غَرَب از اقیانوس اطلس تا خلیج فارس و از شمال دریای مدیترانه تا قلبِ قاره‌ی آفریقا. وسعت این گستره و به واسطه‌ی آن، تعدد و تنوعِ مقالاتِ پژوهشی، کارگزینش را بیش از پیش موی‌شکافانه و دشوار کرده است.

حال دقیقاً منظور از واژه‌ی "معاصر" در عبارتِ ادبیاتِ معاصرِ عرب چیست؟

مراد، در حقیقت ادبیاتِ جهانِ غَرَب است از زمانِ حمله‌ی فرانسه به مصر در سال ۱۷۹۸ م. و این تاریخ، به عنوانِ یک نقطه‌ی آغاز، بسیار مهم است چرا که اشاره به اقبالِ عظیم و ناگهانیِ جهانِ غَرَب نسبت به غَرَب دارد. جهانی که تا پیش از این حمله، بخشی از امپراتوریِ عثمانی بود. این اقبالِ ناگزیر و گسترده، در نهایت سببِ نتایجِ سرنوشت‌سازی شد خاصه در رشدِ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی.

این گونه، جریان ادبیات معاصر عرب، از مصر و سوریه - که البته آن زمان لبنان را نیز دربر می گرفت - آغاز شد و سپس به تدریج به سایر کشورهای عربی گسترش یافت.

دوره عثمانی

در قرن شانزدهم، همزمان با رشد قدرت ترکان عثمانی که تقریباً تمام کشورهای عربی را تحت سیطره‌ی خویش درآورده بودند نیروی اعراب فروکاست و این کشورها به کل تحت سلطه‌ی حکومت عثمانی درآمدند: سوریه در سال ۱۵۱۵ و سپس الجزایر در سال ۱۵۱۶ و بعد از آن مصر در سال ۱۵۱۷ و سپس طرابلس در سال ۱۵۵۵ و در نهایت تونس در سال ۱۵۷۴ و بعد هم یمن و حجاز، با این حال، مرکز شبه جزیره‌ی عربستان - نجد - و نیز سرزمین مغرب از دسترس عثمانیان دور ماند.

سرزمین‌های عربی به جز شمال آفریقا کم‌کم تا اوایل قرن بیستم تحت لوای حکومت عثمانی درآمدند. این سرزمین‌ها به ایالات مختلفی تقسیم شدند و در هر کدام یک پاشای عثمانی حکومت می کرد. او را هم سلطان عثمانی - که در استانبول بر تخت سلطنت تکیه داشت - تعیین می نمود.

گروهی شامل دولتمردان، تحصیل داران مالیات و قاضیان شرع؛ آن پاشا را در اداره‌ی ایالتش یاری می کردند و حکومت مرکزی، در ابتدای کار به مدت یکسال، تمام قد از ایشان حمایت می کرد تا ولایتشان را تضمین کند. در برخی از ولایات، عوامل بومی مانند علما و بزرگان منطقه، با نزدیک شدن به پاشاها، به تدریج متشکل شدند و قدرت گرفتند؛ مانند اتفاقی که در مصر افتاد. در آن جا، ممالیک^۱، آن چنان نفوذ و نیرو یافتند که همه کاره، ایشان بودند و پاشای عثمانی، فقط یک حاکم صوری به حساب می آمد.

بخش بزرگی از اعراب، در آن دوران، کشاورز بودند و خواندن و نوشتن نمی دانستند. جماعتی روستایی، محدود به اقوام، که می کشتند و درومی کردند و روزگار می گذراندند.

۱. فرماندهان ترک نژادی بودند که نسبشان شاید به ایوبیان می رسید. عنوان ایشان برآمده از واژه‌ی مملوک به معنای غلام و سرباز مزدور بود. ایشان به زبان قیجاقی و قبطی سخن می گفتند و حدود سه سده از تاریخ مصر - و شام - را رقم زدند. م.

و عمده‌ی دستاوردِ سالیانه‌شان، صرفِ پرداختِ مالیات‌های سنگینی می‌شد که تحصیل‌داران، به انواع روش‌ها بر ایشان تحمیل می‌کردند.

أعرابِ شهرنشین اما وضعِ تقریباً بهتری داشتند. پاره‌ای از ایشان، در دستگاهِ حکومت نفوذ کرده بودند و از این رهگذر، اقبالِ بیش‌تری در کسبِ منافع داشتند. به‌صورتِ تجربی پیشه‌های آموخته و شغلی منظم برای خود دست و پا کرده بودند. جماعتی تاجران بودند و جماعتی دیگر علما و گروهی هم صوفیان.

أعرابی که در شهرهای کوچک یا روستاها ساکن بودند، به واسطه‌ی آن وجودِ یکپارچه‌ی قومی و مَشیِ مشخصِ کسبِ درآمد، خُرده امنیتی داشتند اما پدیده‌ی فُقرا‌ی بی‌ملک و کارگرانِ شهرنشین که بعدها، دستمایه‌ی موضوعی بسیاری از متونِ ادبیاتِ قرنِ بیستم شد، در آن زمان شناخته‌شده نبود و توجه جمع را بر نمی‌انگیخت.

چراغِ اقتدارِ امپراتوریِ عثمانی، در قرنِ هجدهم رو به خاموشی می‌رفت و ملت‌های تابع، از فشارهای روزافزونِ مالیاتی به فغان آمده بودند. حُکامِ داخلی، برای کسبِ قدرتِ بیش‌تر، به جان هم افتاده بودند و رؤسای قبایل، خونِ یکدیگر را می‌ریختند.

اما با وجودِ همه‌ی این تَنش‌ها و جنگ‌های داخلی، این مِللِ شکست‌خورده، یک خواسته‌ی مشترک داشتند. خواسته‌ای که آن را جایی در گوشه‌ی قلبِ خویش پنهان کرده بودند: تشکیلِ یک جامعه‌ی متحد، حولِ محورِ عقایدِ همسو در بابِ امورِ دنیوی و آخروی.

مِللی که فی‌الجمله یک دشمنِ مشترک داشتند؛ حاکمانِ تُرک و ممالیک. از طرفی میلِ ملیت‌گراییِ عربی، به آرامی در جانِ مردم می‌خزید و ریشه می‌دواند و از طرفِ دیگر، هنوز این باور در اعماقِ ذهنِ ایشان ساری بود که به عنوانِ یک اَمّتِ مسلمان و مؤمن که وظیفه‌ی حمایت از شریعتِ آسمانی برعهده‌ی آن‌هاست، چاره‌ای جز اطاعتِ ترکانِ عثمانی ندارند. از تمدنِ غُرب هم که به طورِ کُل هیچ نمی‌دانستند و چنین می‌پنداشتند که جریانی قوی‌تر از تمدنِ اسلامی در جهان وجود ندارد.

حاکمانِ عثمانی برای علمای دین احترام و ویژه‌ای قائل بودند اما چیزی تحتِ عنوانِ "فرهنگِ عَرَبی" در میانه گم بود. زبانِ تُرکی، زبانِ رسمی محسوب می‌شد و این، ادبیاتِ عَرَب را در طولِ دورانِ سلطه‌ی عثمانی به مرزِ انحطاط کشید.

اگرچه در پاره‌های موارد، نگارندگان تاریخ ادبیات، در توصیف میزان ضعف عارض شده بر زبان عربی در آن روزگار، غلو کرده‌اند اما به هر روی، نمی‌توان آن یکنواختی و ایستایی و فقدان ابداع را در ساحت زبان عربی، در آن دوران انکار کرد.

دوره‌ای که به عصر "شرح و جمع‌آوری" مشهور شد؛ چراکه عمده‌ی آثار اهالی قلم در آن ایام، محدود به شرح و توضیحاتی بود که در حاشیه‌ی متون گذشته می‌نوشتند و حتی گاهی توضیحی بر توضیحات موجود اضافه می‌کردند و می‌گذشتند.

در ابتدای قرن هجدهم، نویسندگان و شاعران، شیفته‌وار، غریق آرایه‌های بدیع و گونه‌های متکلف بودند؛ نه اهتمامی در "قلم" دیده می‌شد و نه درنگی در "مضمون". پاره‌ای هم که معطوف و متعهد به مضامین بودند، هر آن چه می‌نوشتند در سبک‌های نثری مبهم بود و کاملاً تهی از ذوق ادبی. اگر خرده خلاقیتی هم در کار می‌شد، به عوض، مضامین کاملاً سنتی و عاری از نوآوری بودند.

"مقامه"‌هایی به نظم و نثر در مدحت پیامبر اسلام، قصاید عامه‌پسند صوفیانه و مدایح تصنعی برای ارباب قدرت که در مناسبت‌های اجتماعی خوانده می‌شدند. به انضمام انبوهی از اشعار مغزله‌بار، خالی از هرگونه پویایی و صدق عاطفی.

به استثنای اندکی چون شاعر مصری، حسن بدری حجازی (ف: ۱۷۱۸) و شاعر سوری، عبدالغنی نابلسی (ف: ۱۷۳۱)، صورتگری شعراً اغلب متاعی عاریه بود. زبانی دست‌دوم، ریخته در اندیشه‌ای قالبی و کلیشه‌ای. زبانی رنجور.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که ادبیات آن دوران، ادبیات یک فرهنگ منزوی و درون‌گرا بود که با همه‌ی ضعف‌هایش، شیفته‌وار و خشنود، خود را در آینه‌ی اعصار می‌نگریست.

۱. در همین کتاب در مدخل بحث داستان معاصر عرب، به مقامه‌نویسی پرداخته شده است. مقامه، داستانی نسبتاً کوتاه است. شرح واقعه‌ای عموماً پندآموز یا تاریخی و حماسی که معمولاً یک قهرمان دارد. نثر مقامه، معمولاً مسجع است. این گونه‌ی ادبی از عربی به فارسی وارد شده و از قضا مورد استقبال قرار گرفته است. برای مثال، بنگرید به مقامات حمیدی نوشته‌ی حمیدالدین بلخی. آن حکایات که سعدی در گلستان آورده، به نوعی شبیه مقامات‌اند. م.

حمله‌ی فرانسه

حمله‌ی ناپلئون بناپارت به مصر در سال ۱۷۹۸، جامعه‌ی عرب را از خواب خودشیفتگی برخیزاند. میزان آسیبی را که مصریان در آن حمله دیدند، می‌توان با بررسی رویدادهای سال جنگ که موزخ پیشگام مصری، عبدالرحمن جبری تی (۱۷۵۶-۱۸۲۵) روایت کرده، برآورد کرد.

او آن اتفاقات را به چشم دیده و سپس در کتاب *عجائب الآثار فی التراجم والأخبار* گرد آورده است: روایت سالی که "سال شکست" نامیده شد. سال انحطاط. چرا که امور جهان عرب، یکسره از روال طبیعی خود خارج شد.

حمله‌ی ناپلئون به این منطقه‌ی استراتژیک، حلقه‌ای از زنجیره‌ی تاریخ رقابت امپریالیستی میان فرانسه و بریتانیا بود. ناپلئون به مصر لشکر کشید تا بند ارتباط بریتانیا و هند را قطع کند. در همین راستا، به مصریان اعلام کرد که حامی اسلام و آزادی بخش ملت مصر از چنگال حکام ممالیک است.

فارغ از زاویه‌ی نگاه مصریان به این بیانیه‌ی فریبکارانه، آن چه حتمیت داشت، تکانه‌ای بود که به سبب پیروزی آسان فرانسویان، بر پیکر مردم مصر وارد شد. تکانه‌ای که بالاخره، مسلمین را از توهم خودشیفتگی بیرون آورد. تکانه‌ای حاصل از تماشای عینی پیشرفت نظامی - اداری غربیان.

همراه ناپلئون اما علاوه بر نظامیان، گروهی از کارشناسان فرانسوی که عمدتاً دانشمندان و پژوهشگران بودند، وارد مصر شدند. اینان در پوشش و ثبت کامل و بررسی دقیق تاریخ، آثار باستانی و مکتوبات مصر نقش به‌سزایی ایفا کردند. ابتدا مرکزی تحت عنوان مرکز علمی - پژوهشی مصر تأسیس کردند و سپس در آن جا، مشاهدات و تجربیات علمی خویش را گرد آوردند. مقاله‌ها نوشتند و برای انتشار به مجلات فرانسوی فرستادند.

ناپلئون، گروهی از علمای عظام را که به باور او، رهبران ملت مصر بودند فرا خواند تا شورایی اداری تشکیل دهد. او می‌خواست حکومتی مصری بسازد که اصالتاً تابع فرامین فرانسه باشد. در این راستا ناپلئون از ایشان خواست تا در وضع و اعمال قوانین لازم برای هرگونه اصلاحات، چه در بحث مالکیت اراضی و چه اخذ مالیات و... مشارکت فعال داشته

باشند و پیشنهادات خود را بر مبنای سنت و شریعت ارائه دهند. به فرمان ناپلئون، تشکیلات کامل یک چاپخانه را از واتیکان به مصر آوردند و این نخستین چاپخانه‌ای بود که وارد جهان عرب شد البته اصالتاً برای انتشار فرامین فرانسوی به زبان عربی و بعد، تکثیر آسان متون تبلیغی مسیحیت. طبیعی است که واکنش مصریان در مقابل این تغییرات، متفاوت بود. توانایی فرانسویان و تشکیلات منظم و قانونمند اداری ایشان و مسأله‌ای تحت عنوان کارخانه‌سازی و اهتمام به امر مهمی به نام راه‌سازی، به مذاق اغلب مصریان خوش آمده بود.

روشنفکرانی چون جبرتی، حسن عطار و معلم طهطاوی که از مرکز علمی - پژوهشی مصر دیدن کرده بودند، از مشاهده‌ی کم و کیف آن تجربیات علمی و نظام ثبت مشاهدات، به شدت شگفت زده شده بودند. روش‌ها و ابزار فرانسویان به چشم مصریان، حیرت‌آور می‌آمد. روش‌ها و ابزاری که آن آسایش و رفاه غریب را برای غربیان به ارمغان آورده بود. مالیک که شکست سهمگینی از فرانسویان خورده بودند و دیگر در چشم مصریان بی‌اعتبار می‌نمودند، گریبان مصر را رها کردند و ملت، پس از مدت‌ها توانستند نفسی به راحتی بکشند. اما از جانب دیگر، علی‌رغم مجال محدودی که برای ایفای نقش در حکومت به مصریان داده شده بود، ایشان در گنه جان خویش، از این که تحت فرمان مثنی مسیحی بودند و حکومت عثمانی هم که به هر روی داعیه‌ی خلافت بر ایشان داشت در جهت حمایت از مسلمین کاری نکرده بود، احساس خفت و خواری می‌کردند. لذا برخی از اندیشمندان مصری، در باب رفتار سربازان و پاره‌ای اطوارهای زنان فرانسوی، زبان به انتقاد گشودند و در زمینه‌ی سرایت مرض "تقلید" زنان مسلمان از زنان مسیحی - که سخت ایشان را نگران کرده بود - هشدار دادند.

از جانب دیگر، دولت فرانسه که از سوی بریتانیا و ترکیه تحریم شده و منابع مالی اش رو به نقصان نهاده بود، برای جبران کسورات خزانه، مالیات مصریان را افزایش داد. مصریان که تاب چنین خفتی را نداشتند، با رهبری الأزهرا اعلان کودتا کردند. کودتایی که به شدت سرکوب شد و سربازان فرانسوی، پس از آن علناً اقدام به رفتارهای وحشیانه و قبیح می‌کردند.

در نهایت اما سلطه‌ی فرانسه بر مصر چندان دوام نیاورد. از چند و چون این جریان، هر آن چه سخن در میانه رَوَد، گزافه نخواهد بود که به واقع دارای اهمیت تاریخی است. در ادامه، نظریاتِ برخی از مورخانِ نوگرا را در این زمینه بررسی خواهیم کرد.

آری، اشغالگران، تنها سه سال مهمانِ مصر بودند و در این سه سال، مصریان را با علوم غربی و نیز شکلی از حکومتِ سازمانی با نام "جمهوریت" آشنا کردند؛ اگر چه بسیار محدود و اندک. اما به هر روی، این حمله به انزوایِ جهانِ عرب و بیگانگی او با غرب پایان داد. حمله‌ی ناپلئون به مصر، اعلانی برای افزایشِ فعالیت‌های توسعه‌طلبانه‌ی استعمارِ غربی بود که کم‌کم افسارِ بیش‌تر کشورهای عرب را به دستِ فرانسه و بریتانیا سپرد.

فرانسه در ابتدای سال ۱۸۳۰، الجزایر را اشغال کرد و بریتانیا در ۱۸۳۹ عَدَن را. فرانسه در ۱۸۸۱ تونس را گرفت و بریتانیا در ۱۸۸۲ مصر را. ایتالیا پایه‌های سلطنتِ خود را در لیبی، بین سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۲ محکم کرد و فرانسه در ۱۹۲۰ به لبنان و سوریه تاخت. فلسطین واردن و عراق هم تحتِ قیومیتِ بریتانیای کبیر درآمدند. حتی کشور مغرب که برای زمانی دراز، مستقل محسوب می‌شد، هدفِ آزمندیِ فرانسه و اسپانیا قرار گرفت و در سال ۱۹۱۲؛ این دو کشور با هم پیمانی بستند و براساسِ آن مغرب را دو قسمت کردند. نیمی برای فرانسه و نیمی برای اسپانیا. و علی‌الظاهر در همان سال، مغرب تحت‌الحمایه‌ی فرانسه اعلام شد. بریتانیا نیز براساسِ معاهداتی که به دهه‌ی بیستمِ قرنِ نوزده باز می‌گردد، قیومیتِ خود را بر کشورهای کوچکِ حاشیه‌ی خلیج تحمیل کرد.

این جنگ‌های خونینِ نابرابر میانِ اعراب و غربیان، آسیب‌هایی جدی برای جهانِ عرب داشت و تصویری که ایشان از "هویتِ عربی" خود داشتند در هم شکست. حتی پنهان از کینه و رنج که اغلب پنهان داشته می‌شد و ماند و پا گرفت تا تعارضِ میانِ غرب و شرق را به عنوانِ یکی از ارکانِ ادبیاتِ عرب تبیین کند.

البته میزانِ این دشمنی و شدتِ این خشم در کشورهای مستعمره‌ی عربی متفاوت بود. چراکه جنس و شکلِ استعمارِ بریتانیا با استعمارِ فرانسه و ایتالیا، فی‌المثل، فرق می‌کرد. در این میان، نویسندگانِ غرب، در جستجویِ هویتِ قومی و شکوهِ نژادیِ گم‌شده‌ی خویش بودند و می‌کوشیدند خود را از رهگذرِ ارتباط با "دیگری"، از نو بشناسند. و مراد از این "دیگری"، در اغلب موارد چیزی جز مغربِ زمین نبود.

تلاش ملی برای به دست آوردن "استقلال"، صدرنشین فهرست اولویت‌های نویسندگان عرب بود و اندوه "ملیت"، در گذر سالیان، سایه‌ی خود را از سر ایشان کوتاه نکرد. تحت‌الحمایگی عراق، در سال ۱۹۳۲ پایان یافت. معاهده‌ی انگلیس-مصر در سال ۱۹۳۶ امضا شد و در پی آن مصر به استقلال نسبی رسید. قیمومیت فرانسه بر سوریه و لبنان به سال ۱۹۴۱ تمام شد و اردن در سال ۱۹۴۶ استقلال خود را باز یافت. در سال ۱۹۵۱ لیبی اعلام استقلال کرد و تونس و مغرب به سال ۱۹۵۶ و کویت به سال ۱۹۶۱ و سرانجام الجزایر پس از سال‌ها درگیری مسلحانه به سال ۱۹۶۲. در سال ۱۹۴۸، بریتانیا پرچم خود را در فلسطین پایین آورد و رژیم صهیونیستی پایه‌گذاری شد.

با این که دولت‌های عربی همگی استقلال رسمی یافته بودند اما هم‌چنان از غربیان خط می‌بردند تا آن که جمال عبدالناصر در سال ۱۹۵۲ پس از کودتایی نظامی، مصر را در دست گرفت. و این کودتا، سکان ادبیات عرب را به سویی دگر چرخانید.

بر تخت نشستن محمدعلی

یکی از نتایج غیرمستقیم حمله‌ی فرانسه به مصر، ظهور پدیده‌ای به نام محمدعلی بود که اگر نمی‌بود، ادبیات معاصر عرب به راهی جز این راه کنونی می‌رفت.

محمدعلی، افسر آلبانی تبار، که به همراه نیروهای ترک برای اخراج فرانسویان به مصر آمده بود؛ با نبوغ منحصر به فرد و البته روش‌های ماکیاولیستی خود، در نهایت سنگدلی توانست قدرت را به دست گیرد و از سال ۱۸۰۵ تا ۱۸۴۸ بر مصر حکم براند. از پی او خاندانی در مصر بر تخت سلطنت تکیه زدند که آخرینشان ملک فاروق بود. ملک فاروقی که کودتای افسران آزاد به رهبری جمال عبدالناصر او را سرنگون کرد.

محمدعلی در روش حکومت، از حاکم عثمانی، سلیم سوم الهام می‌گرفت اما به هر روی توانست برنامه‌ی اصلاحات نظامی بسیار موفق‌تر و جامع‌تری نسبت به همتای ترک خویش پیاده کند و لشکری کاملاً منظم، در حد و اندازه‌های لشکرهای غربی بسازد. چیزی که خود، آن را از نزدیک لمس و تجربه کرده بود. ارتشی آرمانی.

وی تمام منابع ممکن و در دسترس مصر را برای محقق کردن هدف خویش که همانا

تغییر ریشه‌ای ساختار اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور بود به کار گرفت. در ابتدای امر، با به راه انداختن حمام خون، به کل از شرّ ممالیک مخالف خویش راحت شد و بعد به سوی نیروهایی رفت که او را در به دست گرفتن زمام امور یاری کرده بودند. علمای الأُزهر نیز که اکنون از نفوذ سیاسی و بهره‌های اقتصادی محروم شده بودند، از همان نیروها به حساب می‌آمدند. محمدعلی، همه‌ی آن‌ها را نابود و تارومار کرد. سپس مالکیت دولت را - بر زمین‌ها - تحمیل و نظام مالیاتی قدیم را ملغی کرد و تجارت را در انحصار دولت قرار داد.

وی با نظارت دوچندان بر کشت پنبه در دهه‌ی بیست قرن نوزدهم و اصلاح ابزار آلات آبیاری و حمل و نقل و بازاریابی، نخستین خشت اقتصاد معاصر مصر را بنا نهاد. وی با صادرات پنبه‌ی مصری، صنعت کشاورزی مصر را در جریان اقتصاد جهانی ادغام کرد.

مجموعه‌ای از اقدامات که عمدتاً با کمک کارشناسان و متخصصان فناوری و افسران اروپایی انجام شدند. همان کسانی که محمدعلی را برای ایجاد یک ارتش قدرتمند و نیروی دریایی کارآمد و به روز یاری کرده بودند. و این پیشرفت تا بدان جا رسید که مصر به خطری بالقوه برای امپراطوری عثمانی تبدیل شد.

و زمانی که سلطان ترک از اعطای فرمانروایی ایالت سوریه به پسرش ابراهیم، به پانس همکاری او در خواباندن قائله‌ی یونان، سرباز زد، سپاه محمدعلی سوریه را فتح و فراتر از آن، استانبول را تهدید کرد.

اما این تهدید با دخالت نیروهای ناتو که سیاست ایشان اقتضا می‌کرد از فروپاشی کامل امپراتوری ناتوان عثمانی جلوگیری کنند مهار شد. و این دخالت، به انعقاد معاهده‌ی ۱۸۴۱ انجامید. معاهده‌ای که در لندن، به امضای انگلستان، اتریش، پروس و روسیه رسید و به موجب آن، سوریه به سلطان ترک بازگردانده و محمدعلی مجبور شد ارتش عظیم خود را مرخص کند و تنها ۱۸۰۰۰ سرباز نگاه دارد و در عوض، حق وراثت حکومت مصر را به او بخشیدند.

محمدعلی هم که اوضاع را چنین دید، اراضی تحت مالکیت دولت خود را کم کم به اطرافیان و اعضای خانواده‌ی خود بخشید و همین مسأله به تدریج منجر به ایجاد یک

نظام فتودالی در مصر شد. نوادگان او از این زه، صاحب اموال کلان و نفوذ بسیار شدند و شکاف طبقاتی میان اغنیا و فقرا هر روز عمیق و عمیق تر شد.

به روز رسانی آموزش و پرورش

محمدعلی در تلاش برای کشف راز پنهان برتری نظامی غرب، به استخدام تکنولوژیست‌ها و کارشناسان اروپایی بسنده نکرد. بلکه پا فراتر نهاد و برای پایه‌گذاری نهادی تحت عنوان سازمان آموزش و پرورش اقدام کرد. در همین راستا، گروه‌هایی از جوانان غرب را در قالب سفرهای آموزشی به غرب و به ویژه فرانسه فرستاد.

آغاز فرآیند به روز رسانی آموزش و پرورش، به سال ۱۸۱۶، در اصل تحمیل نظام آموزشی غربی بود بر کشوری که بسیاری از جنبه‌های این نظام نوظهور را بر نمی‌تافت. چرا که این جنبه‌ها هیچ‌گونه تناسبی با آموزه‌های دینی و سنتی الأزهر نداشتند.

محمدعلی، تعدادی مدرسه‌ی نظامی و علمی - کاربردی متناسب با سطح دانش روز دنیا تأسیس کرد که در آنها انواع علوم و البته زبان‌های اروپایی به دانش‌جویان تدریس می‌شد. برای این مدارس، مَدْرَسان از ایتالیا، فرانسه و بعدها از بریتانیا استخدام شدند.

محمدعلی با همه‌ی فراست و هوش کاری که داشت، فرد روشنفکری نبود و به مسأله‌ی "فرهنگ اروپایی" توجهی نداشت. همه‌ی آرمان‌های او در ساخت لشکری مقتدر خلاصه شده بود که در ادامه‌ی جریان سلطنت بر مصر، پشتیبان او و نسل آینده‌اش باشد.

آن گروه‌هایی که برای آموختن علوم و فنون، به کشورهای اروپایی اعزام می‌شدند نیز همه از جماعت افسران بودند با حقوقی معین و همواره تحت نظر؛ که باید روزانه از نظامی دقیق و قاطع پیروی می‌کردند و حتی اجازه نداشتند در شهر محل تحصیل خود به گردش برونند!

علی‌رغم همه‌ی این سخت‌گیری‌ها، ارزش‌ها و جاذبه‌های فرهنگ غربی از چشم دانشجویان مصری پنهان نماند و ایشان در کنار آموختن تکنولوژی غربی، با مفهوم دیگری که همانا فرهنگ غربی بود آشنا شدند.

از سوی دیگر، بنیان‌گذاری یک نظام آموزشی سکولار مغایر با آموزه‌های مراکز

دینی، در نهایت به پرورش مردانی انجامید که برای در دست گرفتن مقام‌های بالای دولتی، همه‌گونه آموزش دیده بودند اما فرهنگ ایشان، همان فرهنگ سنتی بود با همان ارزش‌های قدیم و این در عمل، یعنی استمرار فزاینده‌ی نفوذ سنت در دستگاه حکومتی.

این‌گونه بود که جامعه‌ی عربی مسلمان، هم‌چنان به‌صورت جامعه‌ای با فرهنگ بسته باقی ماند و نظام آموزشی نوین محمدعلی، منجر به تغییرات فرهنگی در جامعه‌ی عربی نشد.

پس از ناکام ماندن آرمان‌های نظامی محمدعلی، وی به برنامه‌های آموزشی، بی‌توجه شد و جانشین او نیز که در امر سازگاری با غرب چندان خوش سابقه نبود، همین روند را پی گرفت. در ادامه‌ی این جریان، ابتدا آموزشگاه فنون و سپس مدارس آموزش زبان‌های خارجه، کم‌کم تعطیل شدند.

اما زمانی که اسماعیل، نوه‌ی محمدعلی، زمام امور را در دست گرفت، طی سال‌های ۱۸۶۳ تا ۱۸۷۹، با شور و شوق فراوان، سیاست به‌روزرسانی آموزش را ادامه داد و در این راه، از مرزهای آرمانی پدربزرگش هم فراتر رفت. وی در عمل، ساختار نظام آموزش عمومی را احیا کرد.

با گذر زمان، فرهنگ و زبان‌های غربی، در فرآیند رشد فرهنگی جهان عرب، نقشی فزاینده ایفا کردند. اما از آن‌جا که آموزش سکولار، به تدریج و به مدد مجاهدت، از زهدان نظام دینی داخلی - به مرکزیت الأزهر - برنیامده بود بلکه از بالا و به زور بر جامعه تحمیل شده بود، نوعی شکاف یا تناقض فرهنگی ایجاد کرد که موالید آن، تکانه‌های روانی بسیار خطرناکی بودند.

مسائلی که مصلح و داعی دینی، محمدعبده^۱ (۱۹۰۵-۱۸۴۹) در باب ایشان به

۱. امام محمد عبده، تبلور دیدگاه نوگرایانه‌ی اسلامی است. دیدگاه وی، به شکل ویژه بر تفسیر قرآن به اقتضای مسایل روزگار تکیه دارد. وی معتقد بود که فهم قرآن باید باعث رشد و هدایت هردو جهانی خلاق شود. مشروط بر آن‌که این فهم، مبتکرانه باشد نه تکراری و نقلی. به نظر او جاهلیت امروز جامعه‌ی عربی به مراتب بدتر از جاهلیت عصر پیامبر (ص) است. عبده بر این عقیده بود که اسلام اساساً مبتنی بر عقل است و

اضطراب و اضطراب سخن گفته است. مشکلاتی که هنوز دست در گریبان جامعه‌ی عربی دارند.

چاپخانه‌های عربی و آغاز جریان ترجمه و روزنامه‌نگاری

محمدعلی برای مدارس جدید و مراکز آموزش نظامی خود، به کتاب و منابع مکتوب آموزشی نیازمند بود. لذا دستور تأسیس چند چاپخانه را صادر کرد. اما در حقیقت، هیئتی که برای آموزش چاپ به سال ۱۸۰۹ راهی ایتالیا شدند، مؤسسين نخستین چاپخانه‌ی جهان عرب نبودند. چرا که پیش از آن که حتی ناپلئون، برای چاپ اعلانات تبلیغاتی‌اش، چاپخانه‌ای به مصر بیاورد، کشیشان مارونی^۱ در سال ۱۷۰۶، چاپخانه‌ای در حلب برای انتشار متون مسیحی تأسیس کرده بودند و پس از ایشان، گروهی دیگر از همین دست، به سال ۱۷۳۴ در شوبر و بعد هم به سال ۱۷۵۳ در بیروت.

اما چاپخانه‌های محمدعلی که بعدها به چاپخانه‌های دولتی معروف شدند، نقش فرهنگی مهمی در گستره‌ی جهان عربی و اسلامی ایفا کردند. در این چاپخانه‌ها، نخستین قدم‌ها برای چاپ ترجمه‌ی آثار اروپایی و تصانیف علمی و تخصصی برداشته و سپس در مراحل بعد، به چاپ موارد مکتوب ادبیات کهن عرب مانند آثار ابن خلدون همت گمارده شد.

بدین ترتیب، کتاب از قالب نسخه‌ی گران‌قیمت خطی درآمد و به شکل کالایی وافر، در دسترس عموم قرار گرفت. در همین چاپخانه‌ها بود که نخستین روزنامه‌ی رسمی عربی به نام *الوقایع المصریه* (۱۸۲۸) منتشر شد. این حرکت، اعلان تولد روزنامه‌نگاری عربی بود. مسأله‌ای که بعدها عامل مهمی در تحوّل اندیشه‌های عربی و جامعه و سیاست شد و در سطحی وسیع‌تر، اسباب رشد ادبیات عرب را فراهم کرد.

ترجمه‌ی متون علمی و بازتاب آن در روزنامه‌ها، از عوامل ایجاد تغییرات تدریجی در

← جایی که عقل و نقل به تعارض برسد، حق را باید به عقل داد. وی هم‌چنین از طرفداران اجتهاد به‌روز و بر مبنای مقتضای عصر است. از نظر وی، اسلام، اصل و اصالتی دارد که مسلمانان ملزم به بازگشت به آن اصالت و اصل‌اند. م.

۱. حدود سه‌ونیم میلیون مسیحی ساکن لبنان و سوریه‌اند که به زبان عربی تکلم می‌کنند اما زبان آرامی و سویری را به عنوان زبان مذهبی خود به کار می‌برند. م.

سبک نگارش نثری عربی است. چراکه آن را از قید آرایه‌های بلاغی و تکلفات لفظی رها کرده و بدین سبب نثر عربی به بستری برای انتقال آسان و القای روان معانی بدل شده است.

رفاعه طهطاوی (۱۸۳۷-۱۸۰۱) مأمور شد تا یک روزنامه رسمی تنظیم و منتشر کند. وی کسی بود که به نوعی، پدر معنوی زبان عربی به‌شمار می‌آمد. طهطاوی سبقه‌ی آزه‌ری داشت و شیخ حسن عطار او را به عنوان یکی از اعضای هیئت آموزشی اعزامی به فرانسه در سال ۱۸۲۶ پیشنهاد کرد تا در آن هیئت، پیشوا و راهنمای دانشجویان باشد.

طهطاوی در پاریس، پنج سال به فراگیری زبان فرانسه پرداخت و با دقت، زوایای مختلف فرهنگ فرانسوی را آموخت. وی دیده‌ها و یافته‌های خود را به سال ۱۸۳۴ در فراغتی که طی روزهای بازگشت به مصر دست داده بود نوشت و در قالب کتابی منتشر کرد. کتابی که به سرعت، شهرتی فراگیر یافت و بعدها به ترکی هم ترجمه شد. کتاب *الابریز الی تلخیص باریز*.

وی در این کتاب و نیز در کُتب دیگر از جمله *در مناهج الألباب المصریة* (۱۸۶۹)، از نفس عقلانیت و تشکیلات سازمان‌های سیاسی و اجتماعی غرب به بزرگی و احترام یاد کرده است. در همین کتاب اخیر، از ارزش‌های مدنی اروپاییان مانند عشق به میهن سخن گفته و آن را بسیار ستوده و خاطر نشان کرده که اضافه‌شدن این ارزش به سایر ارزش‌های مدنی جامعه‌ی اسلامی، برای ایجاد اصلاحات ساختاری اجتماعی، امری ضروری است.

محمدعلی، طهطاوی را به مدیریت یکی از مهم‌ترین مدارس تازه‌تأسیس مصر (۱۸۳۵) که به مدرسه‌ی زبان‌های قاهره معروف بود، متسوب کرد. در این مدرسه، زبان‌های ایتالیایی، فرانسوی و انگلیسی تدریس می‌شد و بسیاری از مترجمان و نویسندگان برجسته‌ی مصری، دانش‌آموخته‌ی آن مرکزند.

بعدهتر، به سال ۱۸۴۱، نخستین دارالترجمه‌ی مصر تأسیس شد و این، نقطه‌ی آغاز جریان جدی ترجمه در جهان عرب بود. ترجمه در این مرکز ابتدا منحصر به کتاب‌های علمی و نظامی بود. - گفته می‌شود که دانش‌آموختگان مدرسه‌ی زبان‌های قاهره، به ترجمه‌ی حدود دوهزار کتاب، از تصانیف مکتوب به زبان‌های اروپایی همت کردند. -

کم‌کم برخی از کُتُب ادبی و تاریخی نیز به مددِ همین مترجمین به عربی ترجمه شد و این‌گونه، ترجمه‌ی آثار ادبی، نزدیک به یک‌سومِ دستاوردِ کُلیِ جریانِ ترجمه را در دو دهه‌ی پایانیِ قرنِ نوزدهم شامل می‌شد.

نتیجه‌ی طرح‌های متعددی که محمدعلی ارائه کرد، افزایش چشمگیرِ حضورِ اروپاییانِ مُقیمِ مصر بود و بر اثرِ آن، گسترشِ مدارسِ اروپایی و رشدِ حرکاتِ تبلیغیِ مسیحی.

هرچه جمعیتِ اروپاییان، بیش‌تر می‌شد، میزانِ طرح و گفتگویِ "آزادی‌خواهی" فزونی می‌یافت. همین مسأله در دوره‌ی اشغالِ سوریه توسطِ مصر (۱۸۴۰-۱۸۳۱)، سببِ تغییراتِ فرهنگی - تاریخیِ عظیمی شد؛ چرا که گروه‌گروه، هیئت‌هایِ تبلیغیِ مسیحی به سوریه گسیل شدند و به آموزش و فعالیت پرداختند.

البته آمریکایی‌ها با احداثِ یک دانشکده به سال ۱۸۴۷، در حقیقت، طلایه‌دارانِ رسمیِ این فعالیتِ تبلیغی - آموزشی بودند. این دانشکده در سال ۱۸۶۶، دانشکده‌ی آمریکایی نام گرفت و بعدها پسوندِ بیروت هم به آن افزوده شد. (دانشکده‌ی آمریکایی بیروت).

پس از آن، مسیحیان، این دانشکده را به سال ۱۸۷۴ به دانشگاهِ سنت جوزفِ بیروت انتقال داده و با آن ادغام کردند.

هم‌چنین در همین دوره، مدارس برای دختران ساخته شد. طبیعی بود که دانش‌آموختگانِ این مدارس و دانشگاه‌ها، اصولاً از آرایِ غربی استقبالِ بیش‌تری کنند و به نوعی پیشگامانِ فرآیندِ غربی‌سازیِ جامعه‌ی غربی باشند. این جوانانِ عمدتاً مسیحی، به تجربه‌ی فُرَم‌ها و سبک‌هایی که پیش‌تر، در کارنامه‌ی ادبِ عرب، به ویژه در میراثِ مکتوبِ نسل‌های گذشته، مانندِ ناصیف‌یازجی (۱۸۷۱-۱۸۰۰) دیده نمی‌شد تمایلِ بیش‌تری نشان می‌دادند.

ناصریف‌یازجی از نخستین نویسندگانِ مسیحی بود که به زبان و ادبیاتِ عرب، توجه و اهتمامِ ویژه داشت. اصولاً نامِ خانواده‌هایی مانندِ یازجی، بُستانی و نقاش، با اشکالِ جدیدِ ترجمه مانندِ ترجمه با دخل و تصرف و علاوه بر این‌ها با روزنامه‌های رسمیِ فعالِ در دو شاخه‌ی ادبیات و فرهنگ، گره خورده است.

مثلاً اولین نمایشنامه‌ی عربی را مارون نقاش به سال (۱۸۴۷) نوشت و این جریان توسط برادر او سلیم نقاش ادامه پیدا کرد.

سلیم بُستانی، اولین رمان عربی را به سال ۱۸۷۰ نوشت و پطرس بُستانی (۱۸۳۳-۱۸۱۹) اولین دانشنامه‌ی عربی را تدوین کرد و احتمالاً نخستین کسی بود که زمان رابینسون کروزوئه را به عربی ترجمه کرد. در سال ۱۹۰۴ سلیمان بُستانی، ترجمه‌ی ایلیاد هومر را به شعر عربی به پایان رسانید. ترجمه‌ای دقیق به همراه مقدمه‌ای طولانی شامل بررسی تطبیقی شعر یونانی و عربی.

در سال ۱۸۶۱، فارس شدیاق، روزنامه‌ی مهم الجوائب را منتشر کرد. روزنامه‌ای که از استانبول، به سراسر جهان عرب فرستاده می‌شد و برقرار بود تا سال ۱۸۸۴ که توقیف گردید.

در همین ایام، یعقوب صروف و فارس نمر، نشریه‌ای فرهنگی و پیشرو را به نام المقتطف بنیان نهادند که نخستین شماره‌ی آن در سال ۱۸۷۶ توزیع شد. این نشریه، اطلاعات ارزشمندی پیرامون اندیشه‌ها و علوم و فناوری غرب در اختیار خواننده‌ی عرب می‌گذاشت. دفتر نشریه در سال ۱۸۸۵ به مصر منتقل شد و انتشار آن تا سال ۱۹۵۲ ادامه پیدا کرد.

جرجی زیدان، فرهنگنامه‌نویس معروف نیز ماهنامه‌ی فرهنگی الهلال را به سال ۱۸۹۲ در قاهره منتشر کرد. این ماهنامه هنوز و تا به امروز چاپ و منتشر می‌شود.

اسماعیل و غربی‌سازی

به دنبال اجرای دستور خروج نیروهای مصری از سوریه، جامعه دچار آشفتگی‌ها و درگیری‌هایی باریشه‌ی مذهبی گردید که در نهایت به قتل عام سال ۱۸۶۰ منجر شد. در پی قساوت روزافزون حکومت عثمانی، بسیاری از سوریان، جلای وطن اختیار کردند. برخی به آمریکا رفتند و شریک فعال جریان ادبی عربی که به "ادبیات مهجر" مشهور بود، شدند. و گروهی دیگر که اخبار مهربانی و بُرداری خدیوی اسماعیل (۱۸۷۹-۱۸۶۳) را شنیده بودند، به مصر رفتند.

اسماعیل که در فرانسه درس خوانده بود، شخصیت بسیار اسراف‌کاری داشت و همین مسأله، اقتصاد مصر را به ناپسامانی کشید و در نتیجه، نیروهای اروپایی مجبور به دخالت

در امور کشور شدند. این دخالت تا جایی پیش رفت که مصر در سال ۱۸۸۲ به کل توسط بریتانیایی‌ها اشغال شد.

اسماعیل منهای سوء تدبیری که در امور اقتصادی داشت، حامی نهادینه کردن فرهنگ بود و برخلاف جدش محمدعلی، که بیش تر تلاش خود را معطوف مدارس فنی - تخصصی در جهت تجهیز و توسعه‌ی سپاه می‌کرد؛ اسماعیل توجه صادقانه‌ای به جامعیت آموزش از جمله آموزش دختران داشت و البته همه‌ی این‌ها، نتیجه‌ی کارآمدی و کفایت تشکیلاتی وزیر آموزش مصر، یعنی علی مبارک (۱۸۹۳-۱۸۲۴) بود. یک مهندس دانش آموخته در نظام مدارس سکولار.

در دهه‌ی شصت قرن نوزدهم، زبان عربی به جای زبان ترکی، و به عنوان زبان رسمی مصر اعلام شد. هم‌چنین اسماعیل، به بسیاری از هیئت‌های تبلیغی مسیحی اجازه داد در مدارس مصر مستقر شوند و این‌گونه، گروه کثیری از دختران و پسران جوان مصری، تحت تعلیم زبان‌های اروپایی به ویژه زبان فرانسوی قرار گرفتند.

در سال ۱۸۷۲، دارالعلوم - دانشکده‌ی تربیت معلم - تأسیس شد که هدف آن ادغام ارزش‌های فرهنگ عربی - اسلامی با اصول آموزش غربی بود. اسماعیل، در ادامه‌ی این روند، دستور داد چندین انجمن علمی و یک موزه و حتی یک رصدخانه تأسیس شود. وی از هرگونه اکتشاف حمایت می‌کرد و مشوق انجام پژوهش‌های علمی بود.

در سال ۱۸۷۰، به فرمان او دارالکتب احداث شد و شایان ذکر است که پیش از آن در قاهره تالاری برای "آپرا" به دستور مستقیم او ساخته شده بود. تالاری که در سال ۱۸۶۹ با اجرای "ریجالتو"^۱ و همزمان با مراسم بازگشایی کانال سوئز افتتاح شد.

اسماعیل، چند سالی هم مشوق و حامی یعقوب صروف نخستین نماینده‌نامه‌نویس مصری بود. وی هم‌چنین یاری خود را از گروه‌های نمایشی که از سوریه به مصر آمده بودند دریغ نکرد. از پطرس بستانی هم حمایت مالی کرد تا بتواند دایرةالمعارف عربی خود را به پایان برساند.

هدف غایی اسماعیل، الحاق مصر به اروپا بود. برای همین، روش‌های مدیریتی

اروپایی را در مصر پیاده و سعی کرد از نظام بولی آن‌ها پیروی کند. قوانین غربی را ترجمه کرد و تا حد امکان به کار بست. کارمندان حکومت و حتی اصناف و صاحبان مشاغل، کم‌کم ظاهر اروپایی به خود گرفتند.

بیش‌تر تغییرات توپوگرافی قاهره به فرمان او انجام شد و الهام‌بخش او در این مهم، شمایل شگفت‌آور پاریس بود البته به شکلی که بارون اوسمان ترسیم کرده بود. اسماعیل بیش از یکصد مدرسه‌ی اروپایی افتتاح کرد و در آن ایام، عدد اروپاییان مقیم مصر از هزاران تن برگزشته بود. و چنان‌که گفته شده، با حلول سال ۱۸۷۶، تعداد ایشان حدود یکصد هزار تن برآورد شد. به‌طور خلاصه، اسماعیل، ضمانت جریان غربی‌سازی مصر بود.

غربی‌سازی و اسلام

بدون شک، "غربی‌سازی"، مشکل عظمای هر کشور اسلامی است. حتی مردی مانند اسماعیل هم آمادگی ذهنی و فرهنگی رها کردن رسوم "شرقی"، مانند چند همسری را نداشت و انتقاد صنوع، هنرمند نمایشنامه‌نویس را از این مسأله تاب نیاورد و دستور داد تماشاخانه‌ای او را تعطیل کنند.

مسأله‌ی اساسی ذهن ارباب اندیشه در آن روزگار، چگونگی استمرار جریان غربی‌سازی و نوشدگی بود در عین حفظ مسلمانان خلق.

این مسأله، طبیعتاً برای مسیحیان غرب، امر حل‌شده‌ای بود و ایشان اصولاً مشکلی با ابعاد این داستان نداشتند. اگرچه برخی از آن‌ها مانند شدیاق، موضعی خصمانه در قبال قدرت کلیسا در پیش گرفته بودند و یا گروهی مانند شبلی شمیم (۱۸۶۰-۱۹۱۷) و فرّح انطوان (۱۸۷۴-۱۸۲۴)، سکولاریزم را خوش‌تر داشتند چرا که در باب جدایی دنیا از دین، به یقین رسیده بودند.

اما این جماعت، متفقاً دریافته بودند که برتری و پیشرفت غرب، حقیقتی غیرقابل چشم‌پوشی است و لذا نیاز به "نوشدگی"، به هدفی مشترک میان همه‌ی آراء و اندیشه‌ها بدل شده بود.

البته جنبش‌هایی که به احیای دین یا بهتر بگوییم، به بازاندیشی در اصول اسلام

می‌اندیشیدند، تنها از بطنِ مسأله‌ی رویارویی با غرب برنیامده بودند.

در اوایل قرنِ هجدهم، در جزیره‌العرب، جنبشی داخلی ایجاد شد که دعوی اصلاحات دینی داشت و محمّد بن عبدالوهاب (۱۷۸۷-۱۷۰۳) آن را رهبری می‌کرد. این جریان، ظاهراً خلق را به اسلامی فرامی‌خواند که پالوده از شخص‌پرستی و خرافات بود اما در باطن سودای سلطه و قدرت‌طلبی داشت. شیخ این فرقه، از حمایت مستقیم ابن‌سعود، بنیانگذار آن چه که امروز، عربستان سعودی خوانده می‌شود، برخوردار بود.

اما در کل، دُکترین این جریان، میلی به امور بیرونی و دنیوی نشان نمی‌داد و تنها از اصلاح درون سخن می‌گفت. درست بر خلاف جنبش اصلاح دینی که در قرن نوزدهم، در سوزیه و مصر، به عنوانِ دو مرکزِ سکان‌داریِ اندیشه‌ی "عصر نهضت" جریان داشت و به شدت بر آن بود تا جامعه‌ی عربی را به جهان غرب بپیوندد.

کسانی که آبروت حورانی، ایشان را نسلِ اوّل اندیشمندانِ معاصر می‌نامد مانند طهطاوی از مصر و خیرالدین از تونس (۱۸۸۹-۱۸۱۰).

این افراد، از آن چه که در اروپا دیده بودند به شگفت آمده و دلیل آن تحوّل عظیم علمی و مادی رادک کرده بودند. اینان هیچ انگیزه و دلیلی برای کسب قدرت سیاسی و به تبع آن، اتخاذ مواضع خصمانه نسبت به سایر کشورها نداشتند. اموری که اسباب پریشان حالی نسلِ بعدی شد.

مشکلِ ایشان، چگونگی تمایزِ عقل یا عقلانیتِ روشنفکریِ فرانسوی با شریعت - شریعتِ آسمانیِ اسلام - بود. چگونگی تمایزِ نیازهای امتِ اسلامی از نیازهای ملی که شامل بومی‌سازیِ سازمانِ سیاسیِ غربی بود.

اما اوضاع در نسلِ بعدی کاملاً تغییر کرد. مسأله، دیگر تقلید از غرب یا پیوستن به آن نبود بلکه دغدغه‌ی بقا بود و مقابله با خطراتِ خارجی.

بینید دیدگاهِ حورانی (۱۹۸۷-۱۹۳۹) را نسبت به این مسأله، در مقدمه‌ی کتاب *الفکر العربی فی عصر اللبرالیة* (چاپ ۱۹۸۳) که می‌گوید:

«اروپا امروز هم دشمن است و هم الگو. زیرا سپاهیان‌ش در مصر و تونس و الجزایر حاضرند و در عین حال، تأثیر و نفوذش را می‌توان در سراسر امپراتوری عثمانی حس کرد. چرا که مدارس اروپایی، دانش‌آموزانی را که از روش تفکر و اندیشه‌ی آباء

و اجدادی خود دور مانده‌اند، مجذوب خود کرده و شهرها براساس مدل‌های اروپایی بازسازی می‌شوند و روش زندگی شهرنشینی، به کل عوض شده است.»

براساس تصور اندیشمندان مسلمان مانند جمال‌الدین افغانی (۱۸۳۸-۱۸۹۷) - اندیشمند الهام‌بخش و جنجال‌برانگیز که از ۱۸۷۱ ساکن مصر بود تا زمانی که خدیوی توفیق، از ترس دیدگاه‌های تند و انقلابی وی و شاگرد بانفوذش محمدعبده (۱۸۴۹-۱۹۰۵) او را به زور از کشور اخراج کرد -؛ مسأله، از بسیاری جنبه‌ها، پیرامون چگونگی اِقتناع معاصران، نسبت به بومی‌سازی اندیشه‌ی غربی به شرط از دست ندادن هویت اسلامی می‌چرخید. تا جایی که به این معنا رسید:

«تفسیر دوباره‌ی اسلام برای همپوشانی آن با اصول زندگی در جهان معاصر، امکان‌سنجی حضور منابع قدرت در آن و در نتیجه، اِقتناع کسانی که براساس الگوهای جدید رشد یافته‌اند در باب این‌که می‌توانند اندکی به گذشته‌ی سنتی هم تمسک کنند.»

اندرزهای افغانی در امر ضرورت پویایی اسلام و مقابله با یکه‌تازی حاکمان مُستبد مسلمان و در نتیجه، ممانعت از زیاده‌روی‌های نظام حکومت مطلقه، از طریق بومی‌سازی یک حکومت "قانونی"، هم‌زمان، مسلمانان را به یکپارچگی برای مقابله با دخالت‌های اروپاییان در امور ممالک اسلامی تشویق می‌کرد.

سخنرانی‌های او در باب اندیشه و فلسفه‌ی اسلامی، از سوی اندیشمندان جوان قاهره با استقبال فراوانی روبه‌رو شد. آنان مسحور بلاغت او شده بودند و در ردّ تقلید کور کورانه از اسلوب سنتی تفکر، دفاع از ضرورت مجاهدت و بالاتر از این‌ها، اصرار افغانی بر تلاش مصر در جهت تحقق اتحاد ملی و مقابله با بریتانیای اشغالگر، موافق و پایمرد ایستاده بودند.

محمدعبده اما بسیار میانه‌روتر از افغانی بود. چرا که دیدگاه او در اصل، گزینشی بود متشکل از مؤلفه‌های عقلانی اعتزالی. وی بر این باور بود که اسلام هرگز با علم و بحث عقلانیت مخالفت نکرده است. هم‌چنین عبده در عمل، خواستار جدایی میان جوهر ثابت اسلام، یعنی اصول اصلی و مؤلفه‌های فرعی آن - که گاه براساس احکام فردی

تغییر می‌کنند - بود.

مُصلِح اجتماعی معاصر، قاسم‌امین (۱۹۰۵-۱۸۶۵)، نویسنده‌ی دو کتاب *تحریر المرأة* (۱۸۹۹) و *المرأة الجديدة* (۱۹۰۱)، به این مکتب فکری منسوب است. اگرچه این کتاب‌ها با مخالفت شدید محافظه‌کارانِ مصری روبه‌رو شدند، چرا که نویسنده کوشیده بود چنین استدلال کند که آزادی زن، برای احیای اسلام، امری لازم و جوهری است و به‌هیچ‌وجه با عقاید اسلامی تضاد ندارد.

باید به دفاعیه‌هایی که این اندیشمندان، در حمایت از اسلام نوشته‌اند؛ در پرتو تهاجمِ غرب به این دینِ نگرِیست و در نظر گرفت که اغلب این حمله، آن دفاع را برانگیخته است.

به‌ویژه در اواخرِ قرنِ نوزدهم که کسانی چون ارنست رنان، فیلسوفِ فرانسوی، لورد کوریر سرکنسول کُل بریتانیا در مصر و شمارِ دیگری از خاورشناسان تأکید می‌کردند که اسلام، مانع پیشرفت و تحوّل است.

نویسندگان جوان‌تر، خاصه آن نسل که از محمّده عبده تأثیر گرفته بودند، به نوشتن این دفاعیه‌های توجیهی ادامه دادند. خصوصاً پس از اعلام انحلالِ خلافتِ عثمانی به سال ۱۹۲۴ توسط مصطفی‌کمال‌پاشا - آتاتورک - که اسلام، بیش از پیش در معرض خطراتِ تخریبی قرار گرفت.

نویسندگانِ مصری مانند طه حسین (۱۹۷۳-۱۸۸۹)، محمّد حسین هیکل (۱۹۵۶-۱۸۸۸)، عباس محمود عقیّاد (۱۹۶۴-۱۸۸۹) و حتی توفیق حکیم (۱۸۹۸-۱۸۹۸) تلاش کردند که از اسلام دفاع کنند و یا حداقل، آن را برای حلِ مشکلاتِ جامعه‌ی مصر، متناسب جلوه دهند. و برای این کار دست به انجام کارهای مختلفی زدند. نوشتن پیرامونِ موضوعاتِ اقتباس‌شده از تاریخِ اسلام، با عنایت به جنبه‌هایی خاص از آن و یا بازنویسیِ کتاب‌های سیره مانند *سیره رسول‌الله* (ص) و یا طرح این تیز که زبانِ عربی فصیح، زبانِ قرآنِ کریم است پس ذاتاً نمی‌تواند مانعی برای پیشرفت تلقی شود. و در این سیاق، جای تعجب نبود که اینان، عمده توان خود را برای نوشتن درباره‌ی تاریخِ اسلام به کار گرفتند اما خود در عمل مشتاقانِ اندیشه و ادبیاتِ غرب و ارائه‌ی آن برای خوانندگانِ غرب بودند.

تنها این نویسندگان نبودند که چشمی به جریان پیشرفت‌های غربی داشتند و در عین حال، دم از مخالفت با غربی‌سازی می‌زدند و البته بعدها هم راییت آزادی از "تَوَهُمِ غَرَبِیت" برافراشتند و خود را به کل از غرب بیگانه کردند و به ریشه‌های اسلامی خود برگشتند. بسنده کردن به احوال و اقوال و بسط این مسأله در حدود ایشان، سهل‌انگارانه است. مسأله، بالاتر و پیچیده‌تر از این‌هاست.

به عنوان مثال، طه حسین، در کتاب *مستقبل الثقافة فی مصر* (چاپ ۱۹۳۸)، مصر را بخشی از تمدن مدیترانه نامید و در همان زمان، مشغول تحریر کتب دینی خود نیز بود. کتاب‌هایی مانند *علی‌هاش السیره* (۱۹۴۳-۱۹۳۷). و به انتشار نشریه‌ی برجسته‌ی *الکاتب المصری* هم می‌پرداخت که از قضا پُر بود از مقالاتِ جدی پیرامون برخی از نویسندگان غربی.

اما در طول این قرن، تغییراتی رخ داد که حسّ ملی‌گرایی از بطن آن برخاست. چه ملی‌گرایی دینی، چه منطقه‌ای یا نژادی و یا متکی بر زبان و البته احزاب سیاسی. برخاستنی که چندان دوام نداشت. شکست تجربه‌ی دموکراسی در مصر، و خامتِ اوضاع اقتصادی در نتیجه‌ی رکود و تورمی که دستاورد جنگ جهانی بود، رشدِ وحشتناک جمعیت و افزایش شکاف میان فقرا و اغنیا و روستایی و شهری و نیز فسادِ ثروتمندانِ سیری‌ناپذیر؛ همه و همه، به مهاجرتِ کشاورزانِ گرسنه و بینوا از روستاها به شهرهای پرجمعیت انجامید. مهاجرتی در طلب کار و لقمه‌ای نان. و این باعثِ ظهورِ طبقه‌ی "پرولتاریا" در مصر شد.

در این میانه، بسیاری از مردم به سمت دیدگاه‌های اصولیِ اخوان المسلمین گرویدند. حرکتی که از حسن البنا (وفات ۱۹۴۹) در سال ۱۹۲۸ آغاز شد. او از شاگردانِ محمدعبده و رشیدرضا^۱ی سیره‌نویس بود.

گروهی دیگر از مردم نیز به دیدگاه‌های "چپ‌گرا" گردن نهادند. چپ‌هایی به غایت تندرو.

۱. از سردمداران جنبش اصلاحات دینی. وی به حاکمیت و اصالت و قطعیت اسلام، ایمان کامل داشت. در ابراز نظر، محافظه‌کارتر از استاد خود، سید جمال‌الدین افغانی - اسدآبادی - بود. اما در کل راه او را می‌رفت. وی در جایی به صراحت اعلام می‌کند که مجله‌ی المنار را تأسیس کرد تا ادامه راه عروة الوثقی باشد. م.

جنگ، شکستِ فلسطین و ایجاد دولتِ نامشروعِ اسرائیل به سال ۱۹۴۸، جایگاهِ اصولگراییِ اسلامی و ملی‌گراییِ عربی را که در اصل، گرایشاتی سکولاریستی بودند، تعالی بخشید. همین گرایش‌ها به صورتِ غیرمستقیم در سال ۱۹۵۲، تحت تأثیر جریانِ "ناصریه" و گسترشِ آن - در نتیجه‌ی شورش‌های نظامی متعدد در کشورهای عربیِ آزادشده از استعمارِ غرب -، در نهایت به کودتای ارتشِ مصر و رویدادهای پس از آن منجر شد.

بدین ترتیب، تعدادِ سازمان‌های دولتی جدید که آینه‌ی آمیزشِ ملی‌گراییِ عربی و سکولاریسم بودند، فزونی گرفت.

از مهم‌ترین تغییراتی که در پی این مسأله ایجاد شد، رشدِ طبقه‌ی متوسط بود. طبقه‌ای که باعثِ فروپاشیِ نظام‌های پادشاهی و خانواده‌های فئودال می‌شد. جریانی، حاصلِ جمعِ نیروهای نظامی با مردم این طبقه و البته کسانی که در نهایت، قدرت را قبضه کردند تا به نام ملت حکومت کنند.

گسترشِ آموزش و کاهشِ درصدِ بیسوادی و افزایشِ اهمیتِ جایگاهِ زن - چنان‌که منظورِ نظرِ نظام‌های سکولاریستی است - از پیامدهای این تغییر بود.

اما این، آن اتحادِ عربیِ آرمانی نبود که روشنفکران می‌خواستند. نمونه‌ی عالیِ مفهومِ اتحادِ عربی که تهدیدی به عنوانِ اسرائیل، بر شدتِ وُجوبِ آن می‌افزود، به دلیلِ درگیریِ کشورهای عربی با یکدیگر هنوز محقق نشده بود.

اختلافات و تناقضات میانِ سازمان‌های سیاسی در سطحِ دولت‌ها و افتادن در دامِ "جنگِ سرد" - میانِ روسیه و آمریکا - از همه سو بر شدتِ مشکلاتِ موجود میانِ کشورهای عربی می‌افزود.

روسیه و آمریکا، دو قدرتی بودند که از آغازِ دهه‌ی پنجاه، به تدریج جایِ بریتانیا و فرانسه را، به عنوانِ قدرت‌های حاکم بر منطقه گرفتند. علاوه بر سیاست‌های توسعه‌طلبانه و سهم‌خواهی‌های پنهان و پیدا و نیز آتش‌افروزی و تنش‌آفرینی‌های این دو ابرقدرت، میانِ کشورهای عربی؛ رنجِ مردمِ فلسطین که قربانیانِ اصلیِ درگیری‌های طولانیِ عربی - اسرائیلی بودند، در کنارِ جنگِ داخلیِ لبنان، مزیدِ مشکلاتِ عدیده‌ی جهانِ عرب بود. ظهورِ ناگهانیِ نفت و نقشِ مهمِ آن در اقتصاد و ثروتمند شدنِ یک‌شبه‌ی برخی از

کشورهای عربی که نفت داشتند، مهاجرت کارگران فقیر عرب را از زادگاه‌های خود به آن کشورها در پی داشت. این مسأله، به برهم خوردن تناسبات قدیم میان کشورها دامن می‌زد و پاره‌ای را بر پاره‌ای دیگر سیادت می‌داد.

پدیده‌ی مهاجرت روشنفکران عرب از ترس حکومت‌های فاشیست را هم به فهرست فوق اضافه کنید.

همه‌ی این تحولات، در ادبیات این دوره نمایان است. تأمل کنید در زمانه‌ای که، آدمی شاهد درگیری‌های فردی جدی و اغلب فاجعه‌آمیز بود علیه قدرت‌های استبدادی که اول، اشغالگران عربی بودند و بعد، در عین ناباوری، جای خود را به قدرت‌های مستبد داخلی و بومی دادند و هر جاسخن از آزادی ملی می‌رفت، قدرتی نظامی پشت آن مخفی شده بود.

قدرت‌هایی که با تضييع حقوق انسانی، به ظاهر می‌کوشیدند تا رؤیای پیشرفت و تجدد را محقق سازند اما در عمل، آن را پایمال می‌کردند.

مفهومی تازه از ادبیات و گروهی جدید از خوانندگان

در بخش قبل، از "تحولات" سخن گفتیم. حال برای این که ادبیات بتواند آن تحولات را در خود بازتاب دهد باید خود تغییر کند. تغییراتی ریشه‌ای در نصّ عربی معاصر، مفهوم ادبیات و وظیفه‌ی نویسنده.

دیدگاهی به صورت سنتی، از حدود قرون وسطی تا روزهای آغازین قرن نوزدهم در این باره حکمفرما بود که نگارش را فرآیندی آراسته به اخلاق برمی‌شمرد و اغلب، آن را محملی برای آرامش می‌دانست. فرآیندی در گرو نیک آموختن زبان و مهارت‌های کلامی.

در کنار این دیدگاه، کم‌کم دیدگاه دیگری پای گرفت که معتقد بود ادبیات باید واقعیت‌های اجتماعی را بازتاب و در عمل، آن‌ها را تغییر دهد. و این، وراي تغییر امیر و حاکمی بود که شاعران درباری، مدّخس کنند، دستاوردهایش را بستانید، نامش را در قصاید زیبا بگنجانند و به خورد طبقه‌ی متوسطی دهند که به جای مدارس سنتی، در مدارس جدید نشسته است.

گسترش چاپخانه‌ها و افزایش عدد کتاب‌های چاپی، مکتوبات را به امری در دسترس عموم تبدیل کرد و مردم، عملاً از نسخه‌های خطی بی‌نیاز شدند.

گروهی، به جای دل سپردن به نطق‌ها و خطابه‌ها، جذب صفحات روزنامه‌ها و مجلات شدند اما باید توجه داشت که حجم خوانندگان، در آغاز کار، بسیار اندک بود چرا که اکثریت جامعه را مردم بی‌سواد تشکیل می‌دادند.

اگرچه در نتیجه‌ی گسترش آموزش عمومی، درصد دانش‌آموختگان به سرعت افزایش پیدا کرد و بی‌سوادی در مصر از ۹۲/۷٪ (سال ۱۹۰۷) به ۷۰/۳٪ (سال ۱۹۶۰) کاهش یافت.

این‌گونه، شاعرانی که مدیحه می‌سرودند و از شعر، ارتزاق می‌کردند حذف شدند و جای ایشان را شاعران الهام‌بخشی گرفتند که اساس سخنشان، ستودن راستی‌ها بود و در اشعارشان، از مسائل گسترده‌ای که شامل منافع عمومی جامعه بود، دفاع می‌کردند. نویسنده‌ی نثر سنتی، که گلچینی از علوم را در یک کتاب گرد می‌آورد مگر بتواند چیزی که به قشر مرفه بیاموزد و نانی درآورد و یا در عمل، نامه‌نویس این و آن بود و یا مقامات می‌نوشت و متن خود را با آرایه‌های بدیع متکلف می‌آراست؛ جای خود را به مقاله‌نویس و روزنامه‌نگاری داد که دغدغه‌های اجتماعی داشت و در پی اصلاح امور دینی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بود. به "زبان"، تحت عنوان یک دغدغه می‌نگریست و از ادبیات، تأثیر و تأثر می‌جست.

موضع امروز ادبیات، در باب امر "تقلید" به ویژه در دوره‌ی "پساساختارگرایی" و "ساختارشکنی"، هرچه که باشد، در آن روزگار، تجلی مفهوم ادبیت به عنوان تقلیدی از "نفس زندگی" بود. یعنی حرکت به سوی این ایده که ادبیات، باید آینه‌ی زندگی معاصر باشد.

این‌گونه بود که آن انواع ادبی آرمانی برآمده از نگاه قرون وسطایی که غریب آرایش لغوی بودند، به عنوان ماده‌ای خام در دست انواع جدید و وارداتی مانند درام و نمایشنامه افتادند.

سه دوره‌ی تحوّل ادبیات معاصر عرب

تاریخ ادبیات معاصر عرب را می‌توان به سه دوره‌ی اصلی تقسیم کرد. دوره‌ی اول از سال